
سرّ مخزون
در اثبات رجعت
میرزا حسن بن المولی عبدالرزاق لاهیجی
به تصحیح :
علی صدرائی خوئی
این اثر پیرو سفارش فقیه بزرگوار
مرحوم حضرت آیت الله
حاج سیدابوالحسن مولانا (قدس سره)
دراولین سالگرد آن بزرگوار
به طبع می رسد.



انتشارات نور ولایت

تبریز- صندوق پستی ۵۱۳۸۵/۴۷۶۱
تلفن : ۵۲۳۷۸۳۸ نمابر : ۵۲۳۰۰۴۵
شابک : ۳-۰۰-۸۸۱۵-۹۶۴



سرّ مخزون
در
اثبات رجعت

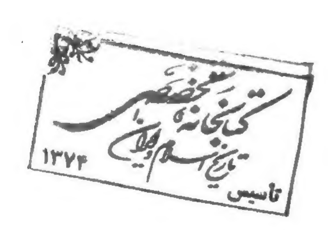
تألیف

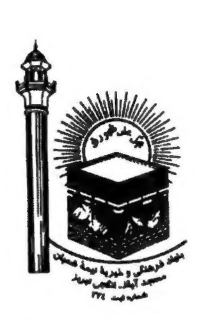
حکیم میرزا حسن لاهیجی قمی

(م ۱۱۲۱ق)

مقدمه و تصحیح

علی صدرایی خویی





سرّ مخزون در اثبات رجعت

تألیف: حکیم میرزا حسن بن عبدالرزاق لاهیجی
مقدمه، تصحیح و تحقیق از حجت‌الاسلام والمسلمین علی صدرایی خویی

طرح روی جلد: کوهرنگ
لیتوگرافی: تبریز اسکنر
چاپ: نیکنام ـ صحافی: اسلامی
شمارگان ۱۰۰۰ نسخه ـ چاپ اول ـ ۸۰ صفحهٔ رقعی ـ بهار ۱۳۸۴
شابک: ۳ ـ ۰۰ ـ ۸۸۱۵ ـ ۹۶۴

انتشارات نور ولایت
بنیاد نیمهٔ‌شعبان مسجد آیت‌الله انگجی تبریز
تبریز ـ صندوق پستی ۴۷۶۱ ـ ۵۱۳۸۵
تلفن ۵۲۳۷۸۳۸ ـ نمابر ۵۲۳۰۰۴۵
www.Shamsevelayat.com
info@shamsevelayat.com

بسمه تعالی

«سرّ مخزون» در اثبات رجعت اثر حکیم میرزا حسن بن عبدالرزاق لاهیجی از کتبی است که در موضوع رجعت نگاشته شده است و نسخه‌های خطی چندی از آن در برخی از کتابخانه‌های عمومی و یا شخصی جهان موجود است. فقیه گرانمایه و عالِم عامل و متّقی حضرت آیت‌الله حاج سید ابوالحسن مولانا در اواخر عمر شریف و با برکتشان به بنیاد نیمهٔ‌شعبان مسجد آیت‌الله انگجی تبریز ـ که از باقیات و صالحات دینی آن راحلِ عظیم‌الشأن می‌باشد ـ امر فرموده بودند این اثر که نسخه‌ای خطی از آن در کتابخانهٔ مُعظم آن بزرگوار موجود است، در راستای نشر کتب مذهبی به چاپ برسد. مقدمات اولیهٔ آن در حال انجام بود که با رحلت اندوهبار آن بزرگوار مصادف شدیم.

در برنامه‌ریزی‌های انجام شده، انجام تصحیح و تحقیق این اثر ارزشمند به محضر محققِ مدقق، حضرت حجت‌الاسلام والمسلمین حاج آقا صدرایی خویی دامت‌برکاته از نسخه‌شناسان متبحّر و مفاخر حوزهٔ علمیهٔ قم، عرضه گردید که حضرتشان با روی گشاده و اخلاق کریمه قبول زحمت فرمودند.

اینک در آستانهٔ اولین سالگرد ارتحال آن عزیز سفر کرده اثر فوق با مقدمه و تصحیح مصحح بزرگوار تقدیم جامعهٔ اسلامیمان می‌گردد. امیدواریم به فضل الهی به شرف امضای قبولی صاحب عصر و زمان حضرت حجةبن الحسن العسکری ارواحنا و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء نائل آمده و ثوابی جمیل به روح متعالی آمر نشر و ارواح درگذشتگانِ بانی انتشارش واصل و عائد گردد.

بنیاد فرهنگی و خیریهٔ نیمهٔ شعبان
مسجد آیت‌الله انگجی تبریز
بهار ۱۳۸۴

فهرست مطالب

متن کتاب

نمایه ها

پیش گفتار

عالم بی بدیل و آیت علم و زهد و تقوا **حضرت آیت الله العظمیٰ حاج سید ابوالحسن مولانا**ؒ در سال ۱۳۸۳ ش دار فانی را وداع و عالم تشیع با خسارت جبران ناپذیری مواجه گردید. آن استاد وارسته عنایت خاصی به اهل بیت معصومین علیهم‌السلام، خصوصاً ناموس دهر صاحب العصر، امام الزمان عجّل الله تعالی فرجه الشریف داشتند، و در راه اندازی و تشویق فعالیت‌های مسجد حضرت آیت‌الله انگجی تبریز ـ که فعالیت‌های آن اختصاص به موضوع نیمه شعبان و امام زمان (ع) دارد ـ داشتند. یکی از آرزوهای آن استاد فقید تصحیح و انتشار کتاب **سرّ مخزون** تألیفِ **میرزا حسن لاهیجی** بود ـ که نسخه‌ای از آن را در اختیار داشتند. سوگمندانه این آرزو در زمان حیات ایشان برآورده نشد. و اینک در اولین سالگرد رحلت آن بزرگوار با تلاش های، بنیاد نیمهٔ شعبان مسجد آیت‌الله انگجی، این اثر منتشر می‌گردد.

نگارنده که قبلاً این اثر را در ضمن *رسائل فارسی لاهیجی* منتشر نموده بود به پیشنهاد بنیاد مذکور، آن را از روی نسخهٔ کتابخانهٔ مرحوم آیت‌الله مولانا مجدداً تصحیح و با افزودن مقدمه‌ای آمادهٔ نشر نمودم. امید که مورد عنایت حضرت امام زمان ـ عج ـ قرار گرفته و ثوابی از آن به روح بلند آن استاد به حق پیوسته، عاید گردد. ان شاء الله

۱. مؤلف

نام مؤلف حسن و مشهور به میرزاحسن لاهیجی گیلانی قمی است. تاریخ دقیق تولد وی در دست نیست. شیخ آقا بزرگ تهرانی تولد وی را حدود سال ۱۰۴۵ ذکر نموده است.[۱]

۱/۱. پدر

پدرِ میرزا حسن، حکیم عارف، متکلم، محقق، مولانا عبدالرزاق‌بن علی‌بن حسن لاهیجی است. او یکی از بزرگان فلاسفهٔ شیعه و نیز از متکلمین سرشناس امامیه می‌باشد. زادگاه وی در لاهیجان از شهرهای گیلان بوده و اقامت و وفاتش در قم صورت گرفته است.

او از شاگردان مبرّز حکیم مشهور صدرالمتألهین ملاصدرای شیرازی و داماد آن جناب بوده و در فقه و اصول و فلسفه و کلام و عرفان صاحب نظر بوده است. هر چند که او نیز مانند استادش ملاصدرا از طعنهٔ مخالفین حکمت در امان نبوده است. گویاترین شاهد این مدعا، اشارتی است که خود آن بزرگوار در دیوانش به مناسبتی پیرامون تحصیلات خود می‌نماید با این ابیات:

بسی دانش آموختم ز اوستاد	بسی نکته‌ها را گرفتم به یاد
بسی بوده‌ام با کتاب و دعا	بسی زهدور بودم و پارسا
بسی در بغل جزوه‌دان داشتم	اگر رندیی بدنهان داشتم
گهی در فروع و گهی در اصول	شدم پنجه‌فرسای هر بُلفضول

---

۱. *الکواکب‌المنتشره*، ص ۱۷۷.

چه شبها که در حجره خوابم نبود | که جا داشت نانم که آبم نبود
ز فقه و حدیث و اصول و کلام | ز تفسیر و آداب و حکمت تمام
پی جمله یک عمر بشتافتم | ز هر یک نصیب گران یافتم
گهی نیز در شعر پرداختم | ز سحر بیان معجزی ساختم

تألیفات آن دانشمند گران مایه مشحون است از تحقیقات و تدقیقات فلسفی و کلامی، و اغلب تألیفاتش در این دو موضوع و به فارسی و عربی می‌باشد که اهم آنها عبارتند از:

۱ و ۲. **شرح تجریدالاعتقاد خواجه نصیر طوسی**، عبدالرزاق لاهیجی دو شرح بر این کتاب نگاشته یکی مفصل به نام *شوارق‌الالهام فی‌شرح تجرید الکلام* که متأسفانه به انجام نرسیده، و همین قسم در دو جلد به قطع رحلی به چاپ رسیده است. دومی که مختصرتر از اوّلی است و به نام *مشارق‌الالهام* می‌باشد، آن نیز به اتمام نرسیده و تا به حال هم به زیور طبع آراسته نگردیده است.

۳. **گوهر مراد**، به فارسی که در آن یک دوره مسائل کلامی را بر مبنای مذهب شیعهٔ اثنیٰ عشریه به صورت شیوا و کوتاه بیان کرده است. این کتاب بارها به چاپ رسیده و نسخ خطی آن نیز فراوان است.

۴. **سرمایهٔ ایمان**، فارسی، یک دوره کلام است. این کتاب مختصرتر از کتاب سابق می‌باشد و به چاپ رسیده است.

۵. **حاشیه بر حاشیهٔ خفری بر شرح تجرید فاضل قوشچی**

۶. **دیوان اشعار**، لاهیجی دارای طبعی رسا و موزون بوده و قصاید و غزلیاتی را به مناسبتهای مختلف سروده است. او در اشعارش به «فیّاض»

تخلص می‌کرده ودیوان اشعارش مکرر به چاپ رسیده است.

ملاعبدالرزاق رسائل دیگری نیز دارد که این مقام گنجایش ذکر آنها را ندارد.

وفات لاهیجی در سال ۱۰۷۲ ق، در شهر قم اتفاق افتاده و در جوار بارگاه ملکوتی حضرت معصومه(ع) مدفون است.

او داماد بزرگ استاد خود صدرالمتألهین ملاصدرای شیرازی و دارای سه فرزند بوده، بدین نامها:

۱. میرزاحسن (صاحب ترجمه) که بزرگترین فرزند وی بوده است. شرح حال وی در صفحات بعدی مشروحاً ذکر خواهد شد.

۲. ملامحمد باقر در سال ۱۰۸۳ در هند بسر می‌برده است. و اطلاع دیگری از وی در دست نیست.

۳. میرزاابراهیم که مؤلف کتاب *القواعدالحکمیه والکلامیه* می‌باشد.

در سال ۱۳۷۲ ش. در روز بیست‌وسوم و بیست‌وچهارم تیرماه کنگره‌ای برای بزرگداشت این حکیم عالی‌مقام در زادگاه وی در شهر لاهیجان برگزار گردید.[۱]

---

۱. برای آگاهی بیشتر از شرح حال و تألیفات و اندیشه‌های عبدالرزاق لاهیجی به کتب زیر مراجعه شود: *روضات‌الجنات*، ج ۴، ص ۱۹۶؛ *آتشکدهٔ آذر*، ج ۲، ص ۸۴۶؛ *مجمع‌الفصحا*، ج ۲، ص ۲۷؛ *ریحانة‌الادب*، ج ۴، ص ۳۶۳؛ *تذکرهٔ نصرآبادی*، ص ۱۵۶؛ *ریاض‌العارفین*، ص ۳۸۲؛ *برگزیدهٔ گوهر مراد*، به اهتمام ص موحد، ص ۱۲-۱۳؛ *مقالات کنگره بزرگداشت حکیم ملاعبدالرزاق لاهیجی*؛ *مفاخر اسلام*، ج ۷، ص ۲۴.

۱/۲. مادر

آن‌چنان که ذکر شد پدر میرزاحسن، داماد ملاصدرای شیرازی بوده است. پس مادر میرزاحسن دختر ملاصدرا می‌باشد. این زن فاضل و برجسته نامش بدریه بوده و در ۱۸ رمضان ۱۰۱۹ چشم به جهان گشوده است. وی ملقب به ام کلثوم و از زنان عالم و فاضل عصر خود به شمار می‌رفت. تحصیلات مقدماتیش نزد پدرش صورت گرفته و پس از آن در حدود سال ۱۰۳۴ به ازدواج ملا عبدالرزاق لاهیجی درآمد، و در نزد وی به تکمیل تحصیلاتی پرداخت و در اغلب علوم استاد شد.می‌گویند که وی با علما جلسات علمی برگزار و با فصاحت و بلاغت با آنها بحث می‌کرد. وفات وی در سال ۱۰۹۰ ق صورت گرفته است.

او خواهر صدریه و زبیده می‌باشد.[۱]

میرزاحسن در نزد چنان پدری و چنین مادری پرورش یافت و مراتب رشد و کمال را پیمود.

۱/۳. میرزاحسن لاهیجی در کلام شرح حال نویسان

شرح حال‌نگاران هر کدام به مناسبتی به شرح حال این فیلسوف گران قدر پرداخته‌اند. ما جهت مشخص شدن مقام والای او در بین علمای شیعه عبارات معاصرین و متأخرین وی را که دربارهٔ او گفته‌اند می‌آوریم.

حزین لاهیجی، محمد علی فرزند ابی‌طالب (۱۱۰۳ - ۱۱۸۰ق)، حزین

---

۱. *اعیان‌الشیعه*، مستدرکات، ج ۳، ص ۴۳؛ *مفاخر اسلام*، ج ۷، ص ۳۴ - ۳۵؛ *معادن‌الحکمه*، مقدمه، صفحات «یب - یج».

که خود از همشهریان میرزاحسن می‌باشد و مقام والای او درشعر و ادب بر کسی پوشیده نیست درکودکی به همراه پدرش در شهر قم، میرزاحسن را زیارت کرده و از او چنین یاد می‌کند:

> مجملاً والد مرحوم را به شوق ملاقات برادر و ذوی‌الأرحام ارادهٔ رفتن به لاهیجان از خاطر سر برزد و مرا همراه گرفته به آن صوب نهضت نمودند. و در هر منزل بعد از نزول، *الهیات* شرح تجرید و *زبدةالاصول* را در خدمت ایشان می‌خواندم.
>
> و از افاضل و اعلام که در آن سفر ملاقات شده فاضل محقق میرزاحسن خلف مرحوم مولانا عبدالرزاق لاهجی است در دارالمؤمنین قم که موطنش بود، در سن کهولت و اواخر حیات سعادت خدمت ایشان یافته‌ام. در علم و تقوی آیتی بود، مصنفات شریفه‌دارد، چون شمع یقین در عقاید دینیه و *جمال‌الصالحین* در اعمال و رسالهٔ تقیه و غیر آن[۱].

مولا عبدالله افندی در *ریاض‌العلماء* چنین می‌نگارد:

> مولا حسن‌بن عبدالرزاق‌بن علی‌بن حسین لاهجی الجیلانی‌الأصل ثم القمی‌المولد والمسکن فاضل، عالم، حکیم، صوفی، من‌المعاصرین. قرأ علی والده ببلدة قم. و له من‌المؤلفات کتاب *جمال‌الصالحین* و کتاب *مصابیح‌الهدی* و *مفاتیح‌المنی* و رسالهٔ *تزکیةالصحبة* و *تألیف المحبة* و *رسالة الألفة*، إلی غیر ذلک

۱. *تاریخ و سفرنامهٔ حزین*، ص ۱۶، چاپ شده در مقدمهٔ *دیوان حزین لاهیجی*، تصحیح بیژن ترقی، تهران ۱۳۵۰ ق.

من‌الرسائل. و قد توفّی عام إحدی و عشرین و مائة بعد الألف بعدالهجرة[1].

شیخ عبدالنبی قزوینی (قرن ۱۲) در کتاب خود تتمیم *امل‌الآمل* چنین می‌نگارد:

میرزاحسن‌بن مولانا عبدالرزاق‌اللاهجی نادرة الأزمان والدهور، و بادرة‌الأیّام والعصور، فاضل [تهتم] لدی تقریره الأذهان والقلوب، و عالم تقشعر عند قوّة تحریره فرائص الطالبین عجباً عن أحکام تأدیته عن‌المطلوب. غاص فی‌تیار بحارالعلوم فأخرج الفوائد، و خاض فی‌غمار لجج الفنون فاستخرج الفوائد. روائع إفاداته زینت صفائح الأنوار و درر کلماته وشحت قلائد أعناق الأبرار.

إذا جلس للتعلیم هش وجوه الناظرین لحسن دقائقه‌الرائقة، إذا التفت لتنبیه الناظرین عماغفلوا عنه ابتهجوا لمایشاهدون من حقائقه الفائقة. شرح إشاراته لایمکن إلاّ لمن شفاه اللّه من الجهالة فتنبّه من‌الأصول إلی الفروع، و تنبیهات جمل مقاصده لایتیسر إلاّ لمن هداه اللّه من‌الضلالة فاستخرجها کاستخراج اللبن من‌الضروع. مَواقفه مقاصد للطالبین، مطالعه شوارق للمحصلین، ملخص کلامه تجرید عن‌الزوائد، محصل مرامه تنضید للفوائد. جمال‌الصالحین یری من شیمه، و خصال‌الکاملین یبصرمن کرمه

کان رحمه‌الله عند وفاة والده لم‌یدرک رتبة من العلم و لم‌یبلغ درجة الفضل و لم‌یحسن لتلامذة والده أن‌یبقی علی تلک الحال أو یکون

---

۱. *ریاض‌العلماء*، ج سوم، ص ۲۰۷.

تلمیذاً لأحدمن الرجال و أخذتهم الحمیة فی ذلک فقالوا: إجلس من مکان أبیک فإنّا نجیء إلیک و نجلس حولک کماکنّا نتدرّس عند أبیک. فقال لهم: أنتم الفضلاء و أنا فی رتبة لایمکننی أن أدرسکم. فقالوا إجلس مکانک و خذ الکتاب بیدک و تکلّم فإنّا نلقی إلیک ما أنت تفهمه و أنت فی‌صورة الأُستاد و نحن التلامذة فی‌الهیئة و نعلّمک فی‌المعنی حتی تبلغ درجة الفضل. فقبل ذلک وجری الأُمر کما قالوا، فبرع و نال مرتبة عظیمة فی‌العقلیات.

ثم ذهب إلی العتبات العالیات، فوصل [إلی] خدمة مشایخ عصره فی‌الفقه و الحدیث و ما یناسبهما، و نال مرتبة کاملة فی‌الشرعیات.

ثم عاد إلی قم و اشتغل فی‌الفکر والمطالعة والتدریس و التألیف والتصنیف، و نال ما نال من‌المراتب الجلیلة والدرجات النبیلة. و أنا أعتقد أنّه أفضل من أبیه.

وله تصانیف مثل *الروائع* و *الزواهر* و شمع یقین و *آئینهٔ* حکمت و *جمال‌الصالحین* فی‌الأدعیه والأعمال. رضی‌اللّه عنه و ارضاه.[1]

میرزامحمد حسن زنوزی خوئی درکتاب عظیم خود *ریاض‌الجنة* آنجا که در روضهٔ چهارم از عبدالرزاق لاهیجی گفتگو می‌کند، به مناسبت، بحث را به فرزندش میرزاحسن می‌کشاند و چنین می‌نویسد:

و لهذا المولیٰ ابن فاضل و هوالمیرزاحسن بن عبدالرزاق المذکور، کان عالماً فاضلاً محققاً، مدققاً، عارفاً، حکیماً، متبحراً، نحریراً.

له تألیفات لطیفة و کتب شریفة: منها کتاب *الروایع*، مشتمل علی

---

۱. تتمیم *امل الآمل*، ص ۱۰۸.

ذکر اکثر العلوم علی نحو کتاب *الشفاء* لابن سینا. مبسوط جیّد متین. سمعته من بعض من رآه من الأفاضل. و منها: کتاب *زواهر الحکم فی المطالب العالیة*، صغیر جیّد. و کتاب شمع*الیقین فی اصول الدین*، فارسی و کتاب جمال*الصالحین* فی الأدعیه، فارسی مبسوط و غیره. و هذا النحریر و والده کانا قاطنین ببلدة قم حیّاً و میّتاً.

و از ثقات استماع رفت که مولٰینا میرزاحسن مزبور در میان مردم مطعون به تصوف بود و مولٰینا ملامحمد طاهر قمی آن جناب را تکفیر می‌نمود. و جناب مولینا میرزاحسن در تیراندازی و نشانه زدن با تفنگ کمال شهرت و مهارت داشت. روزی ملاطاهر قمی، عامهٔ اهل قم را مأمور کردند که رفته و مولٰینا را با خانه و کوچ از شهر قم اخراج و خود مولٰینا اگر اطاعت نکند بکشند. اهل قم بأجمعهم به جانب خانهٔ مولٰینا رو نهادند مولٰینا حصار خود را بسته و تفنگی در دست گرفته بودند.[۱]

مدرّس تبریزی در *ریحانةالادب* در شرح احوال فیاض لاهیجی، از میرزاحسن چنین یاد می‌کند:

فیاّض پسری داشت میرزاحسن نام، فاضلی بوده صالح که در سال یکهزار و یکصد و بیست و یکم هجرت در قم وفات و قبرش در سمت شرقی قبرستان بزرگ قم نزدیک به شیخان می‌باشد و این نگارنده در ماه رجب هزار و سیصد و پنجاه و دویم هجرت موقع

۱. *ریاض الجنة*، میرزامحمد حسن زنوزی خوئی، روضهٔ رابعه. نسخهٔ خطی شی ۷۷۷۲ کتابخانهٔ حضرت آیت‌اللّه مرعشی نجفی (ره).

تشرّف بدان بلدهٔ طیّبه به سر قبر شریفش رفتم و اخیراً در موقع تسطیح طرق و شوارع، ملحق به جاده شده است.[۱]

مرحوم مدرّس تبریزی بعد از آن تألیفات میرزاحسن را نام می‌برد که ما جداگانه از آن بحث خواهیم نمود.

۱/۴ . تحصیلات و استادان

میرزاحسن، تحصیلات خود را نزد پدر آغاز و چندین سال از محضر پدر استفاده کرد. اما از سایر اساتید وی درکتب تذکره و تراجم چیزی ذکر نشده و از آثار وی نیز هیچ مطلبی در این مورد دستگیر نمی‌شود.

اما به هر حال سخن قزوینی را در تتمیم *امل‌الآمل* مبنی بر آنکه میرزاحسن هنگام فوت پدرش (۱۰۷۲ ق) عاری از فضل و کمال بوده، و بعد از آن توسط شاگردان پدرش تربیت شد، نمی‌توان پذیرفت و این مطلب به حکایت و افسانه شبیه است تا به واقعیت، چه میرزاحسن دو سال قبل از فوت پدر؛ یعنی در سال ۱۰۷۰ کتاب *مجمع‌البحرین* و *حاشیة‌الوافی* و سایر کتب فلسفی خود را تألیف نموده که هرکدام دلیل آشکار بر فضل و علم وی می‌باشد.

و این را نیز نباید نادیده گرفت که میرزا لابد مدت‌هایی را بعد از پدر نزد شاگردان وی تلمذ نموده و به ظن قوی نزد قاضی سعید قمی و همچنین شوهر خالهٔ خود فیض کاشانی تحصیل نموده است. اما ما به این مطلب یقین نداریم.

---

۱. *ریحانة‌الادب*، میرزامحمد علی مدرس تبریزی، ج ۴، ص ۳۶۳.

قزوینی همچنین ذکر می‌کند که او مدتی برای تحصیل به عتبات عالیات (نجف و کربلا و سامراء) سفر نموده است. و در فقه و اصول در آن سرزمین نزد استادان عصر شاگردی کرده است. اما تاریخ این سفر و استادان وی در آن دیار معلوم نیست.

۱/۵. شاگردان

قزوینی ذکر نموده که میرزاحسن پس از تحصیل در نجف و کربلا به قم مراجعه کرد و در این شهر مشغول تألیف و تدریس شد.
این را می‌دانیم که ملاّ عبدالرزاق لاهیجی در مدرسهٔ معصومیهٔ قم تدریس داشته و ظاهراً تولیت آن نیز با وی بوده است. به احتمال زیاد میرزاحسن که فرزند بزرگ ملاعبدالرزاق بوده بعد از پدر به کرسی تدریس پدر تکیه زد و شاید تولیت مدرسه نیز با وی بوده است. اما از مواد درسی و کتاب هایی که تدریس می‌کرد هیچ مطلبی ذکر نشده است. فقط از چند تن از شاگردان وی در کتب تراجم به مناسبت، یادی شده است که عبارتند از:

۱. میرعبدالرحمن فرزند سید کمال‌الدین

نصرآبادی در *تذکرهٔ* خود در شرح حال وی گوید:

> از سادات نجیب قم است. آبای ایشان پیوسته متولی خاک فرج قم بوده، الحال هم ایشان مشغولند از شاگردان فضیلت پناه میرزاحسن خلف علامی مولانا عبدالرزاق گیلانی است [1]

---

۱. *تذکره نصرآبادی*، ص ۳۶۵.

و پس از آن ابیاتی از اشعار وی را نقل نموده است.

مرحوم شیخ آقا بزرگ هم به نقل از نصرآبادی، او را از شاگردان میرزاحسن برشمرده است.[۱]

۳. مرتضی بن روح‌الأمین حسینی

او بر کتاب *مصابیح الهدی و مفاتیح‌المنی* اثر میرزاحسن حاشیه نوشته و به ظن قوی از شاگردان وی بوده است. این حاشیه را وی در سال ۱۱۱۵ نگاشته است.[۲]

٤. محمدبن صفی‌الدین سید محمد حسینی

او در پایان محرم ۱۱۰۴ رسالهٔ *مجمع‌البحرین فی تطبیق العالمین* لاهیجی را استنساخ و در انجام آن از میرزاحسن به عنوان استاد خود یاد کرده است.[۳]

۵. عبدالخالق بن محمود دماوندی

کتاب *آئینهٔ* حکمت میرزاحسن لاهیجی را در سال ۱۰۹۸ استنساخ نموده و در پایان کتاب و مؤلف را چنین ستوده است:

> این رسالهٔ قلیل المبانی کثیرالمعانی، بلکه کتاب مستطابی که هر صفحه‌اش چون مصحف چهره‌نگاران صافی‌ضمیران،

---

۱. *طبقات اعلام الشیعه؛ الکواکب المنتشره*، ص ۱۸۰؛ *الذریعه إلی تصانیف الشیعه*، ج ۹، ص ۶۸۶، رقم ۴۷۸.

۲. *طبقات أعلام الشیعه، الکواکب المنتشره*، ص ۱۷۹.

۳. *فهرست کتابهای خطی کتابخانهٔ مجلس سنا*، ج ۱، ص ۱۴۴

کرسی‌نشینان عرش‌مثالان، بلکه فرش‌شان بوده، عرش برین، یعنی چون طلعت جمال کرّوبیان، روشن‌تر از آفتاب و ماه تابان، مرآتیست حقایق نما و سَجَنجلیست مجلای سرایر مکامن ارض و سما.

به اشارهٔ حضرت والامقام، علاّم قمقام، حبر تمام، مرکز دایرهٔ شهامت، قطب فلک سعادت محیط اکوان فضایل، حاوی صنوف خصایل، کساء قفص ناسوتی، سیّار فضای لاهوتی، خاتم عرش تحقیق، ملاذ اهالی تدقیق، اعتضاد اصحاب نقول، اعتماد ارباب عقول، افضل الأوّلین و الآخرین، من‌العلماء و الحکماء العارفین المعروف (اشراق) کوکب فضله من‌الخافقین، ثالث‌المعلّمین بل‌الثانی بل‌الاوّل لو ارتفع النزاع من‌البین، مصنف المصنَّف الشریف، صین وجوده اللطیف من تلاطم أمواج بحرالحدثان و تراکم أفواج الدهر الخوان.[۱]

این عبارت را کاتب در دههٔ یکم شعبان ۱۰۷۰ در وصف میرزاحسن لاهیجی گفته است و از آن میزان شهرت علمی وی در ایامی که کمتر از سی سال داشته کاملاً نمایان است.

٦. میرزا محمد تقی شریف رضوی قمی

او نوهٔ پسری مرحوم ملاصدرا و میرزاحسن پسر عمهٔ وی است. و در قم

---

۱. *فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران* ش [۲۵۶ ج] ص ۱۹۳.

نزد میرزاحسن حکمت و حدیث تحصیل نموده و از وی اجازهٔ نقل روایت دارد.

۱/٦. وفات

وفات میرزاحسن بنا به نقل افندی در *ریاض‌العلماء* در سال ۱۱۲۱ ق در قم صورت گرفته است. و این قول بعد از افندی در کتب تراجم نقل گردیده و اختلافی در این مورد یا قول دیگری نقل نشده است.

بدین ترتیب او ۴۹ سال بعد از پدر خود ملاّعبدالرزاق لاهیجی و ۳۱ سال بعد از مادرش زندگی نموده است.

اما پیرامون مدت عمر وی چیزی نقل نشده است و طبق احتمالی که شیخ آقابزرگ در تولد وی داده (یعنی سال ۱۰۴۵)، میرزاحسن در هنگام مرگ قریب ۷۶ سال داشته است. و نقل حزین لاهیجی که در اواخر عمر وی را در قم ملاقات نموده، عمر زیاد وی را تأیید می‌کند. حزین می‌نویسد:

> و از افاضل و اعلام که در آن سفر ملاقات شده فاضل محقق میرزاحسن خلف مرحوم عبدالرزاق لاهیجی است. در دارالمؤمنین قم که موطنش بود در سن کهولت و اواخر حیات سعادت خدمت ایشان یافته‌ام.[1]

۱/۷. مدفن

میرزاحسن لاهیجی که تقریباً تمام عمر خود را در شهر قم گذرانیده،

۱. *سوانح حزین*، ص ۱۶.

وفاتش نیز در این شهر اتفاق افتاد و در همین شهر مدفون گردید. قبر وی در قبرستان بزرگ اطراف حرم مطهر حضرت معصومه(ع) واقع بوده، که در خیابان سازیهای جدید در کنار خیابان ارم در تقاطع این خیابان با خیابان چهارمردان در ضلع جنوب شرقی واقع گردیده است.

و اخیراً توسط حضرت آیت‌اللّه سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی (قدس‌سره) قبر وی تعمیر و سنگ قبری برایش تعبیه نموده‌اند. ولی متأسفانه در نوشتهٔ سنگ قبر دقت کافی نشده و اشتباهات فاحشی در آن روی داده است.

نوشتهٔ سنگ قبر وی چنین است:

هوالباقی. هذا مضجع العلامة الحکیم المتکلم المحدّث الفقیه المیرزا حسن‌الکاشفی ابن أسوة الحکماء المولی عبدالرزاق اللاهیجی صاحب *الشوارق* و *أمّه* بنت *صدرالمتألهین*. توفّی سنة ۱۰۴۳.

همانطورکه ملاحظه می‌شود دو اشتباه واضح در این نوشته وجود دارد.

اوّل آنکه: لقب میرزاحسن در هیچ کتابی کاشفی ذکر نشده است. و فقط در اینجا بدون هیچ دلیلی بعد از اسم وی لقب کاشفی ذکر شده است.

دوم اینکه: تاریخ وفات میرزاحسن سال ۱۱۲۳ می‌باشد که آن را افندی در *ریاض‌العلماء* ذکر کرده است و متأسفانه در اینجا با ۸۰ سال اختلاف می‌باشد. سال ۱۰۴۳ ذکر شده که دو سال قبل از تولد وی می‌باشد.

امیدواریم که در آینده قبر وی به نحو شایسته بازسازی و سنگ قبر او نیز اصلاح گردد.

۱/۸ . تألیفات

میرزا حسن در علوم عقلی و نقلی آثاری از خود بر جای گذاشته ، که تفصیل آثار وی چنین است :

۱. آئینهٔ حکمت، فارسی

۲. آئینهٔ دین یا شمع یقین

۳. ابطال التناسخ

۴. اصول دین معروف به اصول خمسه، فارسی

۵. الفةالفرقة

۶. تحفةالمسافر، فارسی

۷. تزکیة الصحبة یا تألیف المحبة، فارسی

۸. تقیه

۹. جمال‌الصالحین، فارسی

۱۰. جواب الاعتراض یا درّ مکنون

۱۱. الحاشیة علی‌الوافی

۱۲. حاشیهٔ شوارق الالهام، عربی

۱۳. حقیقةالنفس، عربی

۱۴. درّ مکنون، فارسی

۱۵. ربط الحکمة بالتصوف

۱۶. روایع الکلم و بدایع‌الحکم، عربی

۱۷. زکیّهٔ زکـٰوتیه، فارسی

۱۸. زواهر الحکم، عربی

۱۹. سرّ مخزون در اثبات رجعت، فارسی

۲۰. سؤالات یورد لبطلان الحکمة و جوابات شافیة أوردها أهل الحکمة، فارسی

۲۱. الشجرةالمنهیة (عربی)

۲۲. شرح صحیفهٔ سجادیه

۲۳. شمع یقین یا آئینهٔ دین، فارسی

۲۴. الغیبة و بعض مسائلها

۲۵. فهرس ابواب قطعة من‌الوافی

۲۶. قدم و حدوث عالم، فارسی

۲۷. مجمع‌البحرین، عربی

۲۸. مصابیح‌الهدی و مفاتیح‌المنی، عربی

۲۹. مصباح‌الدرایه

۳۰. هدیةالمسافر، فارسی

از آثار حکیم لاهیجی تاکنون شمع یقین و جمال الصالحین به صورت چاپ سنگی و شش رسالهٔ فارسی (**آئینهٔ حکمت**، **اصول دین**، **درّ مکنون**، **سرّ مخزون در اثبات رجعت**، **هدیة المسافر**) و زواهر الحکم، به چاپ رسیده است.

۲. حکیم لاهیجی و پاسخ به شبهات اعتقادی

میرزا حسن لاهیجی قسمت عمدهٔ عمر علمی خود در پاسخ به شبهات دینی صرف نموده است. نمونهٔ تلاش‌های لاهیجی در این رابطه در آثارش هویداست. از جمله آثاری که وی در رفع شبهات نگاشته عبارتند از:

درّ مکنون: لاهیجی در این رساله به اعتراض عامه بر شیعه که می‌گویند چرا حضرت علی(ع) به جهت نداشتن انصار قیام نکرد لکن امام حسین(ع) با اینکه یار نداشت قیام نمود، پاسخ داده است.

شمع یقین و *اصول دین* یا *اصول خمسه*: میرزا حسن در این دو کتاب، اصول پنجگانه اعتقادی مخصوصاً امامت را به صورت مفصل شرح نموده، وشبهات مطرح شده را رد نموده است.

سرّ مخزون در اثبات رجعت: (کتاب حاضر) که لاهیجی در آن مسألهٔ رجعت را طبق عقیدهٔ شیعه بررسی نموده است.

الفة الفرقة و *آینهٔ حکمت* : لاهیجی در این دو کتاب از حکمت و فلسفه دفاع نموده و ایراداتی که مخالفان فلسفه بر فلاسفه خرده می‌گیرند طرح و به آنها پاسخ داده است.

۳. مسألهٔ رجعت

از جمله مباحث اعتقادی و کلامی که لاهیجی بدان پرداخته مسألهٔ رجعت است. باید دانست که رجعت از معتقدات ضروریهٔ شیعهٔ امامیه است و منظور از آن بازگشت ارواح و اجساد به دنیا پس از مرگ و پیش از آخرت است.

فحوای احادیث و تفاسیر موجود مسلم میدارد که اعتقاد به رجعت از عقاید یقینی علمای شیعه است، اگر چه در کیفیت و زمان آن اختلاف نظر وجود دارد.

دانشمندان شیعه در بارهٔ رجعت کتاب‌های مختلف نوشته‌اند که شیخ

آقا بزرگ تهرانی در *الذریعة* ، کتاب‌های زیر را در موضوع رجعت، معرفی نموده است:

۱. **الرجعة**: ابونضر محمد بن مسعود بن محمد عیاشی.

۲. **الرجعة و احادیثها**: فضل بن شاذان بن خلیل نیشابوری (م ۲۶۰ ق).

۳. **إثبات الرجعة**: فضل بن شاذان نیشابوری (م ۲۶۰ ق).

۴. **الرجعة**: شیخ صدوق (م۳۸۱ق).

۵. **مسألة في الرجعة**: شیخ مفید.

۶. **إثبات الرجعة**: علامه حلی (م ۷۲۶ق).

۷. **الرجعة**: شیخ حسن بن سلیمان بن محمد بن خالد حلی (قرن ۸ ق).

۸. **إثبات الرجعة**: محقق کرکی (م ۹۴۰ق).

۹. **إثبات الرجعة و ظهور الحجة**: محمد مؤمن استرابادی.

۱۰. **الایقاظ من الهجعة بالبرهان علی الرجعة**: شیخ حر عاملی.

۱۱. **اثبات الرجعة** یا **ترجمهٔ چهارده حدیث**: فارسی، علامه محمد باقر مجلسی (م ۱۱۱۰ ق).

۱۲. **اثبات الرجعة**: آقا جمال الدین محمد خوانساری (م ۱۱۲۵).

۱۳. **سرمخزون در اثبات رجعت**: حکیم میرزا حسن لاهیجی (م ۱۱۲۱ ق) (کتاب حاضر).

۱۴. **إثبات الرجعة**: سلطان محمود بن غلام علی طبسی (قرن ۱۲ ق).

۱۵. **تفریج الکربه عن المنتقم لهم في الرجعة**: محمود بن فتح الله حسینی کاظمی نجفی (قرن ۱۲ ق).

۱۶. **إثبات الرجعة**: شیخ سلیمان بن أحمد آل عبد الجبار قطیفی (م

۱۲۶۶ ق).

۱۷. **أرجوزة في الرجعة**: در حدود ۵۰۰ بیت، شیخ علی بن حسن آل سلیمان بحرانی قطیفی.

۱۸. **الرجعة و احادیثها المنقولة عن آل العصمة**: با ترجمهٔ فارسی، سید احمد بن حسن بن اسماعیل (قرن ۱۳ ق).

۱۹. **إثبات الرجعة**: مفتي میر محمد عباس بن علی اکبر موسوی شوشتری لکهنویی (م ۱۳۰۶ ق).

۲۰. **الجوهر المقصود في اثبات الرجعة الموعود**: شیخ احمد بیان ابن مولا حسن واعظ اصفهانی (قرن ۱۴ ق).

۲۱. **دلائل الرجعة یا ایمان و رجعت**: فارسی، میرزا غلام علی بن محمد بن اسماعیل عقیقی کرمانشاهی (قرن ۱۴ ق).

۲۲. **رجعت**: مولا حبیب الله بن علی مدد کاشانی (م ۱۳۴۰ ق).

۲۳. **رسالة في اثبات الرجعة**: مولا محمد بن هاشم سرابی تبریزی (قرن ۱۴ ق).

۲۴. **رهبر گمشدگان در اثبات رجعت**: فیض الاسلام سید علی نقی اصفهانی (قرن ۱۴ ق).

۲۵. **الکرة و الرجعة في اثبات الرجعة**: سید محمد صادق بن سید باقر بن سید محمد هندی (قرن ۱۴ ق).

۲۶. **النجعة في الرجعة**: سید علی نقی نقوی لکهنویی، چاپ نجف ۱۳۵۵ ق، ۴۰ص.

۲۷. **ایقاظ الامة من الهجعة في اثبات الرجعة**: سید مهدی بن محمد موسوی

اصفهانی کاظمی (قرن ۱۴ ق).

۲۸. **برهان الشیعة في اثبات الرجعة**: سید محمد علی بن سید شرف الدین سنقری (قرن ۱۴ ق).

۲۹. **الدین والرجعة**: شیخ حسن بن حسین سردرودی (قرن ۱۴ ق).

۳۰. **تنبیه الامة إثبات الرجعة**: شیخ محمد رضا طبسی، فارسی، در نجف سال ۱۳۵۴ ق) به چاپ رسیده و سید محسن نواب آن را به اردو ترجمه نموده است.

۳۱. **دحض البدعة في انکار الرجعة**: شیخ محمد علی بن حسن علی سنقری همدانی (قرن ۱۴ ق).

۴. سرّ مخزون در اثبات رجعت

حکیم لاهیجی در این رساله پیرامون مسئلهٔ رجعت و اثبات آن از طریق روایات، به بحث پرداخته است. او کتابش را در یک مقدمه و چهار فصل قرار داده که عنوان فصل ها چنین است:

فصل اول: اثبات وقوع رجعت؛

فصل دوم: کدام جماعت رجعت می‌کنند؛

فصل سوم: مدت دولت اهل رجعت؛

فصل چهارم: کیفیت رجعت.

لاهیجی در این چهار فصل، حدود شصت حدیث در مسئلهٔ رجعت ذکر نموده است. او اغلب احادیث را به فارسی ترجمه نموده و در برخی موارد نیز علاوه بر ترجمه فارسی، متن عربی را آورده است. او در ذکر

احادیث مصادر نقل را و روای حدیث را نیز یاد کرده است.

۵. نسخه‌های مورد استفاده در تصحیح

تاکنون پنج نسخه از این کتاب شناسایی شده، که مشخصات نسخه شناختی آنها چنین است:

۱. نسخهٔ کتابخانهٔ حضرت آیت الله مرعشی‌نجفی، به شمارهٔ ۶۶۵۸.

۲. نسخهٔ کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، به شمارهٔ ۲۴۹۵، که تحریر آن در دوازده ذیقعدهٔ سال ۱۱۴۸ به پایان رسیده است.

۳. نسخهٔ کتابخانهٔ مسجد جامع کبیر یزد، که در ۹ شوال ۱۱۰۱ تحریر شده است.

۴. نسخهٔ کتابخانهٔ وزیری یزد، به شمارهٔ ۱۷۲۹.

۵. نسخهٔ کتابخانهٔ حضرت آیت الله مولانا در تبریز به شمارهٔ ۳۸۴، این نسخه در بیست و پنج صفحه واقع، هر صفحه در بیست سطر واقع شده است. کاتب نسخه نامش را «ابن میرزا زین العابدین» ذکر کرده و تاریخ تحریر نسخه را درج نکرده است.

در تصحیح کتاب نسخهٔ اول و دوم و نسخهٔ پنجم مورد استفاده قرار گرفته و نسخهٔ اول با رمز «الف» و نسخهٔ دوم با رمز «ب» و نسخهٔ پنجم با رمز «م» مشخص شده است.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

علی صدرایی خویی

حوزهٔ علمیهٔ قم / ۲۰ اسفند ۱۳۸۳

رسالة في الرجعة
المسماة بسر مخزون

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله والحمد حقه کما یستحقه والصلوة والسلام علی محمد واله الطاهرین
چون از جانب یکی از اجلاء امراء عظام و اعاظم اکابر کرام ذوی الاحترام زاده الله
تعالی اجلالا و اعظاما و اعظم الیه من فضله احسانا و اکراما اشارت شریف وارد
خاطر مسبغ تعلق گرفته و تمسك پذیرفته بود که مسئله رجعت در زمان دولت
حضرت صاحب الزمان و خلیفة الرحمن صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرین
وجعلت دولته و دولتنا بدولته وجعلنا بفضله من خاصته و جار شیعته و
کیفیة و خصوصیة این مسئله شریفه مرقوم رقم قلم شکسته کمترین اهل
انام فقیر حسن بن عبدالرزاق احسن الله الیهما و افاض بفضله علیهما شود و اجابت
اقتضاء رغبت عالی و اطاعت اشارت عالی [illegible] نمایان از اهل فهم
حقیقی واجب و خلاف آن عین صواب نزد [illegible] ملازمان از احتمال اخلال [illegible] خاطر

تصویر صفحهٔ اول نسخهٔ خطی کتابخانهٔ آیت الله مولانا

اهل رجعت میکشند و کشته میشوند و میمیرند و تناکح و تناسل می‌کنند
و امثال این احوال که اینها منافی تناسخ و بلکه رجوع دولت و صبح و در مذهب
اشخاص و اجسامند و ایضاً مبطل تناسخ و بلکه و بمنزله ابدان مثالی بعد از موت
لما ملبن بان قابل بقتل و فصل و قطع و وصل و تغیر و تبدل مثل اجسام
عنصری نیستند بلکه هر کدام بهمان نحو که هستند و از اظلال غیبیه نیز
ممکن نیست و ایضاً در بعضی اخبار لفظ رجوع ابدان با صریح اظلالی بود
و رجوع اظلالی و نحو حجت است که پیش از آن در اظلال باشند و عینی که تو
باشد و ابدان مثالی پیش از این در نشاء عنصریه نبوده اند که
بر تقدیر صحت رجوع توان گفت این بود مقصود از نوشتن این مسئله در این
رساله تمت الرساله الشریفه بید اقل اهل الاوفاق ابن ... العابد

تصویر صفحهٔ آخر نسخهٔ خطی کتابخانهٔ آیت الله مولانا

سرّ مخزون
یا
اثبات الرجعة

بسم‌الله الرحمن الرحیم

الحمدلله و الحمد حقّه کما یستحقّه والصلوة والسلام علی محمّد وآله الطاهرین.

چون از جانب یکی از اجلّاء امرای عظام و اعاظم اکابر کرامِ ذوی الاحترام ـ زاده الله تعالی اجلالاً و اعظاماً و اعظم‌الله من فضله و إحساناً[1] و إکراماً ـ اشارهٔ امر شریف و ارادهٔ خاطر منیف، تعلّق گرفته و تمسّک پذیرفته بود که مسئلهٔ رجعت در زمان دولت حضرت صاحب‌الزمان و خلیفةالرحمن ـ صلوات‌الله علیه و علی آبائه الطاهرین وجعلت دولتنا بدولته و جعلنا بفضله من خاصّته[2] و خیار شیعته ـ وکیفیت و خصوصیت این مسئلهٔ شریفه، مرقوم رقم قلم شکستهٔ کمترین اهل آفاق حسن بن عبدالرزاق ـ احسن‌الله إلیهما و أقبل[3] بفضله علیهما ـ شود؛ و اجابت اقتضای رغبت عالی، و اطاعت استدعای خواهش متعالی ایشان بر اخلاص[4] مخلصان حقیقی واجب و خلاف نیّت، صواب به تربیت ملازمان از احتمال خلجان خاطر دوستان صمیمی نامناسب بود، إطاعةً لمأموله العالی و إجابةً لمسئوله السامی[5] بمشیةالله تعالی و حسن توفیقه ـ این رساله در مقدمه و چهار فصل،

---

۱. هر سه نسخه چنین بود که نقل شد و لکن صحیح «اعظم الله من فضله و احسانه» و یا «اعظم‌الله من فضله احساناً و اکراماً» باید باشد.

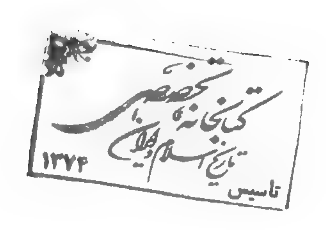
۲. م: «خاصیه».

۳. م: «اقبال».

۴. م: «اخلاق».

۵. م: «ازجی» به جای «السامی».

متکفّل تحقیق این مطلب اعلیٰ و مقصد اسمیٰ شود. و از جهت شرافت و غرابت مقصود، تسمیهٔ آن به سرّ مخزون مناسب نمود. و بعضی احادیث را اوّل بلفظه ذکر می‌کنم تا[1] نمونه باشد از باقی. و در اکثر اکتفا بـه تـرجـمهٔ مضمون می‌شود، تا منجرّ به طول کلام و خروج از مقتضای مقام نگردد.



۱. م: «و».

مقدمه

در شرح لفظ رجعت و اشاره به خلاف در وقوع [آن].[1]

مراد از رجعت رجوع کردن مرده است بعد از موت به حیات دنیا از زمان دولت حضرت صاحب‌الزمان ـ صلوات‌الله علیه و علی آبائه الطاهرین ـ و قول این مسئله مخصوص مذهب شیعهٔ اثنا عشریه است، و از سایر فرق شیعه قولی در آن مذکور نیست.[2] و ظاهر این است که ایشان هم مثل سُنّیان و منکران‌اند. حتّی اینکه در صدر اسلام و در زمان ائمهٔ معصومین ـ صلوات‌الله علیهم اجمعین ـ حتّی در زمان غیبت صغریٰ اکثر طایفهٔ شیعهٔ اثنا عشریه هم این مسئله را اصلاً نشنیده بودند، و جمعی هم که شنیده بودند،[3] به خبر واحد به گوش ایشان بود و علم یقین به وقوع آن نداشتند، مگر بعضی از خواصّ اصحاب ائمهٔ اخیار ـ صلوات‌الله علیهم ـ که بالمشافهة یا بواسطهٔ مورّث یقین داشتند. و بعد از غیبت صغریٰ هم تا مدّتی متمادی به سبب این که اکثر احادیث ایشان از جهت تقیّه و طغیان مخالفان، متفرّق و غیر مشهور و از نظر اکثر مؤمنان و علما، مختفی و مستور بوده و اکثر از آن خبر نداشته و اگر گاهی حدیثی به نظر بعضی رسیده باشد خبر نپنداشته‌اند و ایشان را از آن یقین حاصل نگشته، و از این جهت اکثر شیعیان در آن زمان یا مشکّک یا

---

۱. م: «بخلاف وقوع است».

۲. م: «مذکور است».

۳. م: ـ «و جمعی که شنیده بودند».

منکر رجعت بوده‌اند.

و در این روزگار هم معلوم است که اکثر شیعیان خبری از این مسئله ندارند، و یقین ایشان را حاصل نیست. و در زمان دولت ابد مدّت و ایمان منزلت، پادشاهان دودمان خلافت توأمان سلسلهٔ صفویهٔ مرتضویهٔ مصطفویه ـ أیّدالله تعالی دولتهم بتأیید الإیمان و أمدَّ[۱] سلطنتهم إلی سلطان خلیفة الرحمن و إمام الانس و الجان ـ به سبب وفور و شیوع امن و امان در اقطار جهان و زوایای زمین و زمان که به تدریج مساعی جمیلهٔ علما ـ شکرالله مساعیهم و أعظم اجورهم ـ احادیث اهل بیت نبوّت ـ صلوات‌الله علیهم ـ از زوایای اطراف و خبایای اکناف عالم بیرون آمد و جمع شد، علمای شیعه را اتفاق به آن هم رسید و موهم اجماع مذهب[۲] شیعه گردید. و ظاهر است که این قسم شک و انکار در چنین مسئله، ضرری به تشیّع و حسن[۳] اعتقاد ایشان ندارد. چه، پیشی قصور دلیل عقل و عدم بلوغ، حجت نقل است. و معلوم است که این علما اگر[۴] دلایل نقلی از قرآن و حدیث به ایشان می‌رسید و پیش ایشان ثابت می‌بود، البته اقرار می‌کردند[۵] و ردّ قول خدای تعالی و خلفای او نمی‌کردند. بلی بعد از رسیدن و ثابت شدن، [به]ردّ دلیل و انکار مدلول، مؤدّیٰ خواهد بود، نعوذ بالله.

و مثل این واقعه را بسیاری مسایل که ضروری دین یا ضروری مذهب

---

۱. م: «ایّد».

۲. م: «و مذهب».

۳. م: «به حسن».

۴. م: «اکثر».

۵. م: «نمی‌کردند».

نباشند[۱]، ممکن است که هرگاه دلایل منحصر در نقل، و نقل مختفی یا مشتبه باشد، اعتقاد به آن محال و تکلیف به آن ما لایطاق، [و] از جناب کلیم، تعلیم ممتنع و قبیح خواهد بود.

۱. م: «نباشد».

فصل اوّل

در اثبات وقوع اصل رجعت

این مسئله از جمله مسائل شرعی است و عقل را مثل همیشه[1] احکام اسلام راهی به اثبات [آن] نیست، و دلیل شرعی از شارعان شریعت الهی بر آن بسیار آمده، اگر چه متواتر باللفظ نباشند، اما بعضی مستفیض و بعضی در استفاضه قریب به خبر متواتر [بلکه] همه با هم به این معنی متواتر [هستند]، بلکه به چندین مرتبه از حدّ تواتر متجاوزند، که در زمان دولت آن حضرت اموات رجعت به حیات می‌کنند و جمع بسیاری از سعدا و اشقیا بار دیگر زنده می‌شوند.

از آن جمله :

۱ . درکتاب *کافی* و *تهذیب* روایت شده از حضرت امام همام أبی‌عبدالله جعفرالصادق ـ علیه‌السلام ـ که فرمود:

«والله لایذهب الأیّام واللیالی حتّی یحیی الموتی و یمیت الأحیاء بردّالحقّ إلی أهله و یقیم دینه الذی ارتضاه لنفسه»

یعنی: والله روز و شب منقضی[2] نگردند و تمام نشوند تا خدای تعالی اموات را زنده گرداند و احیا را بمیراند و حقّ را به اهل او رساند. و دین خود را که برای خود پسندیده، برپا دارد و راست گرداند.

---

۱. ب : «همه».

۲. الف: «مقتضی».

۲. و در تفسیر *علی‌بن ابراهیم* و *منتخب البصائر* روایت نموده از امامین هُمامین، امام محمّد باقر و امام جعفر صادق ـ علیهماالسلام ـ در آن[۱] آیه ظاهر[۲] «یَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً»[۳]؛

یعنی روزی که از هر قومی فوجی را زنده می‌کنیم.

که پرسیدند: **مایقول الناس فیها؟**

قلتُ: **یقولون إنّها فی القیامة.**

فقال: اَیحشرالله فی‌القیامة مِنْ کلّ اُمّةٍ فوجاً و یترک الباقین؟ إنّما ذلک فی‌الرجعة[۴].

و أمّا آیةالقیامة فهذه؛ وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِر مِنْهُمْ أحَداً.

مضمون ترجمه‌اش این است که فرمودند:

این حشر رجعت است که اگر قیامت می‌بود لازم می‌آمد که در قیامت سایر مردم محشور نشوند بلکه این آیهٔ قیامت است که: «**وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِر مِنْهُمْ أحَداً**»[۵] همهٔ خلایق را زنده می‌کنیم و یک کس را نمی‌گذاریم.

۳. و ایضاً در همین تفسیر از همین دو امام ـ علیهما السلام ـ روایت کرده در این آیه: **وَ حَرَامٌ عَلیٰ قَرْیَةٍ أهْلَکْنَاهَا أَنَّهُمْ لایَرْجِعُونَ**[۶].

حرام است بر قریه [ای] که اهل آن را هلاک کرده‌ایم، اینکه رجوع

---

۱. م: ـ «آن».

۲. ب «ظاهر» ندارد.

۳. نمل / ۸۳.

۴. بحارالانوار، ج ۵۳ ص ۵۱ حدیث ۲۷.

۵. کهف / ۴۸.

۶. انبیاء / ۹۵.

نکنند، که فرمودند:

كلّ قرية أهلك‌الله أهلَه بالعذاب لايرجعون فی‌الرجعة

فهذه الآيه من أعظم الدلالة علی‌الرجعة. لأنّ أحداً من أهل إلاسلام لاينكر أنّ‌الناس كلّهم يرجعون إلى‌القيامة من هلک و من لم يهلک»[1].

و مضمون کفایت مقرونش این است که این آیه از اعظم دلایل است بر رجعت، از برای اینکه احدی از اهل اسلام منکر این نیست که در قیامت همه کس رجوع می‌کند، خواه در دنیا به عذاب هلاک گشته باشد و خواه به غیر عذاب. اما در رجعت هر قومی که به عذاب هلاک گشته‌اند رجوع نمی‌کنند.

و مضمون این حدیث به الفاظ مختلفه در کتاب‌های دیگر بسیار وارد شده و مفسّران چون تصحیح لفظ این آیه به طریق ایشان اشکالی دارد، چند توجیه کرده‌اند:[2]

یکی اینکه: «لا» زائده است و معنی آیه این است که: حرام است بر قریه‌ای که به عذاب هلاک شده اینکه به دنیا رجوع کند.

دویم اینکه: «حرام» به معنی واجب است. چه، در لغت به این معنی آمده و معنی آیه این است که: واجب است که به دنیا رجوع نکنند.

سیم اینکه: قریه[ای] را که یافتیم که به گناهان هلاک شده‌اند، حرام است که عمل ایشان را قبول کنیم، [دلالت] بر اینکه ایشان به توبه رجوع نمی‌کنند.

چهارم اینکه: حرام است که بعد از موت رجوع کنند، بلکه رجوع کنند به

---

۱. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۵۲، حدیث ۲۹.

۲. مجمع‌البیان، ذیل تفسیر آیه ۹۵، سورهٔ انبیاء.

حساب در قیامت تا جزای اعمال خود بیابند.

۴. وایضاً در تفسیر علی‌بن ابراهیم مروی است از حضرت امام العالمین زین‌العابدین ـ علیهٔ افضل الصلوات ـ در این آیه: «وَلَنُذِيقَنَّهُم مِّنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ»[۱]، قال: العذاب الأدنی، عذاب الرّجعة بالسیف[۲]، فرمود: عذاب ادنی یعنی عذاب به شمشیر است در رجعت.

۵. وایضاً در تفسیر، از حضرت امام جعفر الصادق ـ علیه‌السلام ـ مروی است در این آیه:

رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ[۳]، که این رجعت است[۴]، یعنی یک زنده کردن در رجعت است و دوم در قیامت، و یک میراندن در دنیاست و یکی در رجعت.

و بعضی مفسّران در توجیه[۵] دو حیات و دو موت گفته‌اند که: یکی اِحیا در قبر است برای سؤال و یکی اماته در آنجا بعد از سؤال.

و بعضی گفته‌اند: اماتهٔ اُولی عدم ازلی است قبل از وجود دنیا.

۶. وایضاً در این تفسیر در تأویل این آیات بیّنات:

يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ يَغْشَى النَّاسَ هَٰذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ أَنَّىٰ لَهُمُ الذِّكْرَىٰ وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَّجْنُونٌ إِنَّا

---

۱. سجده/ ۲۱.
۲. بحارالانوار، ج ۵۳ ص ۵۹ حدیث ۳۴.
۳. غافر / ۱۱.
۴. بحارالانوار، ج ۵۳ ص ۵۹ حدیث ۳۶.
۵. همان

كَاشِفُوا العَذابِ قَلِيلاً اِنَّكُمْ عَآئِدُونَ يَوْمَ نَبْطِشُ البَطْشَةَ الكُبْرىٰ إِنَّا مُنْتَقِمُون[1]

ذکر نمود که حضرت امام (ع) فرمود:

«یوم تأتی السماء بدخان مبین» قال (ع): ذلک اذا اخرجوا فی‌الرجعة من‌القبر یغشی‌الناس کلّهم الظلم، فیقولون: هذا عذاب ألیم «ربّنا اکشف عنّا العذاب انّا مؤمنون» فقال‌الله ردّاً علیهم «أنّیٰ لهم الذکریٰ» فی ذلک الیوم «و قدجاءَهم رسول مبین» أی رسول قد بیّن لهم «ثم تولّوا عنه و قالوا مُعَلَّمٌ مجنون» قال: قالوا ذلک لمّا نزل الوحی علی رسول‌الله (ص) و أخذه الغشی، فقالوا: «هو مجنون» ثم قال: «إنا کاشفوا العذاب قلیلاً إنّکم عائدون» یعنی إلی القیامة. ولوکان قوله «یوم تأتی‌السماء بدخان مبین» فی‌القیامة لم یقل انّکم عائدون، لأنّه لیس بعد الآخرة والقیامة حالة یعودون إلیها. ثم قال: « یوم نبطش البطشة الکبری»، یعنی فی‌القیامة انّا منتقمون[2].

و مضمون این حدیث و آیات این است که جناب الهی می‌فرماید: روز رجعت که مردم از قبور بیرون می‌آیند، دودی ظاهر و آشکار از آسمان آید که ظلمتش همهٔ مردم را فروگیرد که گویند: این عذاب الیم است که بر ما نازل گشته، خدایا عذاب را از ما بردارکه ایمان می‌آوریم، پس خدا بر ایشان رد[3] نموده فرموده که در آن وقت ایمان خواهند آورد! و حال اینکه رسولی که حقیقت ایمان و احکام را به دلایل واضحهٔ ظاهر برای ایشان بیان نمود به ایشان آمد و ایمان نیاوردند و از آن رو درگردانیدند. [و] وقتی که غشیهٔ وحی او را گرفته بود، گفتند: مجنون است و این سخنان را از زبان جن می‌گوید.

---

۱. دخان / ۱۰ ـ ۱۶.

۲. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۵۷، حدیث ۳۹.

۳. م: «رو».

پس جناب الهی در آن روز می‌فرماید: که ما امروز اندکی عـذاب را از شما بر می‌داریم و حجت را بر شما تمام می‌کنیم. و چون باز از ایمان ابـا کنید، روز قیامت بار دیگر شما را زنده می‌کنیم. و در آن روزی که بطش اکبر و غضب اعظم ما جلوه خواهد نمود از شما انتقام تمام خواهیم کشید.

بعد از آن حضرت امام ـ علیه‌السلام ـ فرمود که: اگر **یوم تأتی‌السماء بدخان مبین** روز قیامت باشد بعد از آن **انّکم عائدون** که به معنی بار دیگر زنده شدن است مناسب نخواهد بود، چه بعد از قیامت حالت دیگری نخواهد بود. [و امکان] دیگری نیست که ایشان عود به حیات توانند نمود.

۷. و ایضاً از اهل نبوت ـ صلی‌الله علیهم ـ، روایات متعدده آمـده در بسیار کتاب های معتبر از جمله شیخ صدوق در *رسالهٔ عقاید* ذکر کرده که هر چه از امم سالفه و در بنی‌اسرائیل واقع شده، همهٔ آنها مثل به مثل البته در این امّت واقع می‌شود، چنانکه عُزَیر پنجاه ساله بود و خدای تعالیٰ او را میراند، بعد از صد سال که مرده بود زنده فرمود[1].

و این حکایت را در تفسیر *علی‌بن ابراهیم* و *عیاشی* و در *مجمع‌البیان* و *اکمال‌الدین* روایت نموده [با] زیادی و کمی. و در بعضی [روایات] به نام عُزَیر و در بعضی بنام ارمیا.

حاصل مضمون این همه [روایات] این است که: روزی آن نبیّ از خانه بیرون رفت و زنش حامله بود، بعد از رفتن او پسرش متولد شد و این نبی در روزی که می‌رفت پنجاه سال داشت، چون به قریه‌ای رسید که اهل آن همه هلاک گشته و استخوان ایشان خاک و پوسیده شده، یا در صحرا به کشتگان

---

۱. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۲۸.

بخت نصر رسیده، دید که سباع بحر و برّ و هوامّ گوشت آنها را می‌خوردند، تعجب نمود، گفت: خدایا این جماعت را بعد از آنکه سباع خورده و خاک شده باشند چون زنده می‌کنند؟

خدا او را همان‌جا میراند و صد سال مرده بود، بعد از آن زنده کرده به خانه آمد، همان [پیامبر] پنجاه ساله [بود] و پسرش صد ساله، و مخفی نباشد که تواند که عُزَیر و ارمیا هر دو نام یک شخص باشد، یا اینکه حکایت دو بار واقع شده باشد، یک بار برای او در قریهٔ هلاک شده و یک بار برای ارمیا در کشتگان بخت نصر.

امّا حمل زن و وضع پسر در حکایت عُزَیر وارد شده نه ارمیا، والله اعلم.

۸. و چنانکه هفتاد کس از اکابر بنی‌اسرائیل که حضرت موسی(ع) با خود به میقات برد می‌گفتند: ما به تو ایمان نمی‌آوریم تا خدا را آشکار ببینیم، پس جناب الهی صاعقه‌ای از عذاب بر ایشان گماشت که همه در همان جا هلاک گشتند. بعد از آن حضرت موسی (ع) عرض نمود که خدایا این جماعت با من آمدند که شاهد صدق نبوّت من شوند که ایشان را هلاک کردی بنی‌اسرائیل تکذیب من بیشتر خواهند کرد، پس باز همه را زنده گردانید و به خانه‌های خود رفته، اکل و شرب و نکاح نمودند و اولاد به هم رسانیدند و بودند تا هرکدام به اجل خود مردند.

۹. و چنانکه اهل قریه‌ای از بنی‌اسرائیل هفتاد هزار خانه بودند، هر ساله در میانشان طاعون می‌شد، اغنیا از شهر بیرون می‌رفتند و موت از ایشان رفع می‌شد، و فقرا که استطاعت به رفتن نداشتند، می‌ماندند و موت بر ایشان می‌شد.

اینها می‌گفتند: اگر ما هم می‌رفتیم، از طاعون ایمن می‌شدیم، و آنها می‌گفتند اگر ما هم می‌ماندیم مثل ایشان می‌مردیم.

پس سال دیگر اتفاق نموده همه بیرون رفتند و کنار دریایی نزول کردند، همین که فرود آمدند، خدای تعالی همه را یک بار هلاک فرمود و مدّتی بدین منوال بودند تا اینکه پیغمبری از بنی‌اسرائیل که نامش ارمیا بود بر ایشان گماشت، گفت: خدایا کاش این‌ها را زنده می‌کردی تا بلادت را آباد کنند و عباد تو از ایشان بوجود آید و با عبّاد تو عبادت تو کنند.

پس خدا ایشان را زنده کرد و با آن نبیّ رفتند و مدّتی بودند تا هرکدام به اجل خود مردند.[1]

۱۰. و در کتاب *کافی* همین حکایت را از حضرت باقر و صادق ـ صلوات الله علیهما ـ روایت نموده و در این روایت فرموده‌اند که: شهری از شهرهای شام که نام آن بنی حوقله بود. و در کتاب *عوالی اللیالی* از حضرت صادق(ع) همین حکایت را در تفسیر همین آیه روایت نموده و فرموده که: آن جماعت سی‌هزار کس بودند.

۱۱. و مثل امواتی که حضرت عیسی(ع) زنده فرموده، و غیر ایشان بسیاری که به سبب‌های مختلف زنده گشته‌اند.

پس هرگاه رجعت در امم سابقه واقع [شده] باشد، باید البته در این امّت هم باشد.

۱۲. و در تفسیر *عیاشی*[2] روایت کرده از حضرت امام جعفر صادق (ع)

---

۱. مدرک سابق.
۲. تفسیر عیاشی ج ۲، ص ۲۵۹.

که [آن حضرت] از کسی پرسید که مخالفان در این آیه چه می‌گویند :
«وَ اَقْسَمُوا بِاللهِ جَهْدَ اَیْمَانِهِمْ لاَیَبْعَثُ‌الله مَن یَمُوتُ»[1].

گفت: می‌گویند این حرف مشرکان است که [برای رسول‌الله قسم یاد می‌کنند که خدا مردگان را زنده نمی‌کند!

حضرت فرمودند: چه] می‌گویند: لات و عُزّیٰ در پیش مشرکان از آن بزرگترند که قسم [به] ایشان خورند، بلکه [این] در وقت رجعت[2] و زنده گشتن مردگان در آن وقت [است] چون مخالفان به شما می‌گویند که: این از جمله دروغ‌های شما است که می‌گویید رجعت می‌کنند، والله کسی که مُرد خدا او را زنده نمی‌کند.

پس جناب الهی بر ایشان رد فرمود: «بَلَیٰ وَعْدَاً عَلَیْهِ حَقّاً... لِیُبَیِّنَ لَهُمُ‌الَّذِی یَخْتَلِفُونَ فِیهِ وَ لِیَعْلَمَ‌الَّذِینَ کَفَرُوا اَنَّهُمْ کَانُوا کَاذِبِینَ»[3].

یعنی : بلی زنده گشتن ایشان وعده‌ای است که بر خدا لازم است وفای به آن، ایشان را زنده می‌کند تا بیان کند[4] برای ایشان آنچه را در آن خلاف می‌کنند و تا کافران بدانند که خودشان دروغ می‌گویند نه مؤمنان.

۱۳ . در کتاب *کافی* ایضاً از حضرت صادق ـ علیه‌السلام [در مورد] همین آیه روایت نموده که فرمود که: از ایشان بپرس که مشرکان به خدا قسم می‌خورند یا به لات؟

سائلْ گوید که: پرسیدم که چه معنی دارد؟ فرمود: در قیام قائم(عج)

---

۱. نحل / ۳۸ .
۲. م : «بلکه در وقت قیام قیامت».
۳. نحل / ۳۹ و ۴۰ .
۴. م : ـ «تا بیان کند».

خدای تعالی جمعی از شیعهٔ ما را زنده گردانیده به خدمت او می‌فرستد، جمعی دیگر از شیعه که زنده‌اند می‌شنوند این خبر را، به یکدیگر می‌گویند که: فلان و فلان از قبور بیرون آمده در خدمت قائمند. چون این خبر به جمعی از اعدای ما که در آنجایند می‌رسد، می‌گویند: شما شیعیان چه دروغ می‌گویید والله که آن جماعت زنده نشده‌اند و روز قیامت زنده نخواهند شد. پس خدای تعالی این را از ایشان حکایت نموده.

۱۴. در کتاب منتخب *البصائر* روایت کرده از زُراره که گفت: پرسیدم از حضرت امام محمد باقر(ع) که قتل، موت است؟ فرمود: نه قتل، قتل است و موت موت.[۱] گفتم از قرآن دلیل می‌خواهم، فرمود: قوله تعالی: «**أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ**»[۲]. و قوله سبحانه «**وَ لَئِنْ قُتِلْتُمْ فِی سَبِیلَ اللهِ أَوْ مُتُّمْ**»[۳].

پس معلوم شد که موت غیر قتل است، پس آیه چون می‌شود «**کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ**»[۴]. کسی که کشته گشت موت را نچشید، فرمود: قتل به سیف مثل موت در فراش نیست، کسی که به قتل از دنیا رفت ناچار است که به دنیا رجوع کند تا به موت برسد[۵].

و از اخبار دیگر بسیار در تأویل این آیات و بسیار دیگر در تأویل آیات دیگر و بسیاری هم بی‌تأویل آیات از ائمهٔ اطهار(ع) با الفاظ مختلف روایت شده، در اینکه البته رجعت واقع می‌شود و چون همه به همین مضمون بود و

---

۱. م: «فرمود نه قتل قیامت موت».
۲. آل عمران/ ۱۴۴.
۳. آل عمران/ ۱۴۴.
۴. انبیاء/ ۳۵.
۵. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۶۶.

حکم تازه که در این معنی دخلی داشته باشد نداشت، اطناب به ذکر آنها خروج از مقصود بود ننمود.

و از همین احادیث به فضل‌الله ـ تعالیٰ ـ ثابت و یقین گشت اصل رجعت، و احادیثی که در فصول آینده ـ إن شاءالله تعالی ـ خواهد آمد زیاده تأکید می‌کند.

فصل دوم

در ذکر اینکه کدام جماعت رجعت می‌کنند.

[رجعت حضرت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه علیهم‌السلام]

احادیث بسیار از اهل بیت اطهار ـ صلوات‌الله علیهم ـ روایت شده که حضرت امیرالمؤمنین و حضرت امام حسین ـ صلوات‌الله علیهم ـ رجعت می‌کنند، و رجعت این دو امام متواتر یا به حد تواتر است.

و رجعت حضرت رسالت و هم ائمهٔ طاهرین ـ صلوات‌الله علیهم اجمعین ـ نیز در اخبار متفرقه[1] بسیار و کتب علمای اعلام وارد گشته، از آن جمله :

۱. در منتخب *البصائر* از حضرت ابی‌جعفر (ع) روایت نموده که فرمود: رسول و علی البته رجعت می‌کنند[2].

۲. وایضاً در این کتاب از حضرت امام محمد باقر(ع) و در تفسیر *علی‌بن ابراهیم* ذکر کرده در این آیه «قُمْ فَأَنْذِر[3]» که این قیام رسول‌الله(ص) است در رجعت[4].

۳. وایضاً در منتخب *البصائر* از ابی‌جعفر(ع) روایت کرده فی قوله تعالی:

---

۱. م: «در چهار متفرقه».
۲. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۳۹.
۳. مدثر/ ۲.
۴. بحارالانوار، ج ۵۵، ص ۵۳.

«إِنَّهَا لَإِحْدَى الْكُبَرِ نَذِيراً لِلْبَشَرِ»[۱]. یعنی نذاره حضرت پیغمبر(ص) در رجعت.

۴. قوله سبحانه «إِنَّا اَرْسَلْنَاکَ کَافَّةً لِلنَّاسِ»[۲] یعنی در رجعت.

۵. وایضاً در این کتاب روایت نموده از حضرت باقر(ع) در این آیه «اِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَيْکَ الْقُرْآنَ لَرَآدُّکَ اِلَی مَعَادٍ»[۳]که فرمود: یعنی خدای شما را بار دیگر زنده می‌کند و بر شما مطلع می‌گرداند.

۶. وایضاً در این کتاب از حضرت صادق(ع) در همین آیه روایت کرده که می‌فرمود: نبیّ شما رجوع می‌کند به شما.[۴]

۷. و ایضاً در این کتاب از این امام روایت کرده در همین آیه که فرمودند: والله دنیا منقضی نمی‌شود و [قیامت قیام] نمی‌کند تا وقتی که رسول‌الله(ص) و علی(ع) در کوفه به هم رسند و مسجدی بنا کنند که دوازده هزار در داشته باشد.[۵]

۸. و در تفسیر *علی‌بن ابراهیم* روایت کرده در همین آیه از حضرت امام زین‌العابدین(ع) که فرمود:

یرجع إلیکم نبیّـکم و امیرالمؤمنین(ع) والأئمة ـ صلوات‌الله علیهم اجمعین ـ

یعنی رجوع می‌کنند به شما نبی شما و امیرالمؤمنین و ائمه ـ علیهم‌السلام ـ.

۹. و ایضاً در این تفسیر مروی است از حضرت امام جعفر صادق(ع) در

---

۱. مدثر/ ۳۵ و ۳۶.
۲. اشاره به مضمون آیه ۲۸ سورهٔ سبأ.
۳. قصص/ ۸۵.
۴. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۴۶ و ۵۶.
۵. همان، ص ۱۱۴.

[تفسیر] آیه:

«وَإِذْ أَخَذَ اللهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ»[1]

که فرمود: خدا از آدم تا حال هیچ پیغمبری نفرستاده مگر که از او میثاق گرفته که او را به دنیا رجعت فرماید تا به رسول‌الله ﷺ ایمان آورد و تا امیرالمؤمنین را نصرت کند.

۱۰. و در *منتخب البصائر* و مثل آن در *تفسیر عیاشی* روایت کرده از حضرت صادق(ع) در همین آیه که از آدم تا حال نبیّی و رسولی مبعوث نگشته مگر که همه به دنیا رجوع نموده در پیش علی بن ابیطالب با اعدای او قتال کنند[2].

۱۱. و در کتاب *انوار مضیئه* روایت کرده از حضرت ابی جعفر(ع) که چون قائم(عج) ظاهر گردد داخل کوفه شود، خدا از زمین نجف، هفتاد هزار صدیق را زنده کند که داخل اصحاب و انصار او شوند.

۱۲. و در *تفسیر علی بن ابراهیم* ذکر کرده در این آیه:

«فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوؤُا وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ»[3]

یعنی قیام قائم(عج) و اصحابش یعنی روهای اعدا را سیاه کنند و رسول‌الله(ص) و اصحابش و امیرالمؤمنین(ع) و اصحابش که در ظهور قائم (عج) رجعت می‌کنند[4].

---

۱. آل عمران/ ۸۱.
۲. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۴۶.
۳. اسراء / ۷.
۴. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۸۹.

۱۴. و در منتخب *البصائر* روایت کرده از حضرت ابی جعفر(ع) که فرمود: اوّل کسی که رجوع می‌کند، حسین بن علی(ع) است.

۱۵. و در کتاب *الخرایج* روایت نموده که حضرت امام حسین(ع) فرمود:

اول کسی که بیرون می‌آید منم، وقتی که امیرالمؤمنین(ع) بیرون آید و قائم ما قیام نماید، بعد از آن جمعی بر من نزول کنند از آسمان که هرگز به زمین نیآمده‌اند و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و جمع بسیاری از ملائکه نزول کنند. و محمد(ص) و علی(ع) و من و برادرم و همهٔ آنان که خدا بر ایشان منّت گذاشته جمع شویم، همه سوار بر مرکبی چند که هرگز مخلوقی بر آنها سوار نشده، بعد از آن محمد(ص) عَلَم خود را حرکت فرمایند و عَلَم را با شمشیر خود به قائم ما دهد، بعد از آن آنقدر که خدا خواهد توقف کنیم.

بعد از آن از مسجد کوفه خدا چشمه[ای] از روغن و چشمه[ای] از آب و چشمه[ای] از شیر بیرون آورد، بعد از آن امیرالمؤمنین(ع) شمشیر رسول‌الله(ص) را به من دهد و مرا به مشرق و مغرب فرستد، و من هیچ دشمنی از دشمنان خدا را نگذارم مگر که خونش را بریزم و هیچ بتی را نگذارم مگر که بسوزانم و تا هند بگیرم و دانیال و یوشع از قبر برآمده به خدمت امیرالمؤمنین(ع) آیند، ایشان را با هفتاد هزار مرد به بصره فرستد تا هر که با ایشان معارضه کند همه را بکشند و لشکری به روم فرستد که آن را فتح کنند.

بعد از آن هر حیوانی که خدا گوشتش را حرام کرده همه را می‌کشیم تا به روی زمین سِوای طیّب نماند و زمین از خبیث پاک شود.

و بر یهود و نصاری و همهٔ اهل ملل، اسلام را عرض کنم و ایشان را مخیّر

گردانم میان اسلام و شمشیر، هرکس قبول اسلام کند بر او منّت گذارم. و هر که قبول نکند به امر خدا خونش را بریزم، و هیچ مردی از شیعیان نماند مگر که خدا ملکی را فرستد که رویش را ازگرد و غبار خواری پاک کند. و ازواج و منزلتش را در بهشت به او شناساند. و در زمین کور و زمین گیر و مبتلایی نماند. مگر که خدا به برکت ما اهل‌بیت بلای او را دفع گرداند و برکت از آسمان به زمین نازل شود. به حدی که میوهٔ تابستان را در زمستان و میوهٔ زمستان را در تابستان بخورند.

و خدا به شیعهٔ ما کرامتی شفقت فرماید که هیچ چیز در زمین از علم ایشان پنهان نماند. و هرکس همهٔ احوالات اهل بیت خود را داند و هر چه کنند خبر دهد.

۱۶. و در تفسیر *علی‌بن ابراهیم* از حضرت ابی‌عبدالله(ع) روایت کرده در این آیه: «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي‌الآفَاقِ»[۱] که فرمود این آیات، امیرالمؤمنین(ع) و ائمه‌اند، وقتی رجعت می‌کنند، دشمنانشان که ایشان را می‌بینند، می‌شناسند.

۱۷. و در تفسیر *عیاشی* از حضرت صادق (ع) روایت نموده در این آیه: «ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الكَرَّةَ عَلَيْهِم»[۲] که فرمود این کرّه خروج حسین(ع) است در رجعت با هفتاد کس اصحابش که با او کشته‌اند با شمشیرهای مزیّن مذهّب که هرکدام دو دَم دارد.

۱۸. و در کتاب *کافی* از آن حضرت (ع) روایت نموده در همین آیه به

---

۱. فصلت/ ۵۳.
۲. اسراء / ۶.

همین نحو که مذکور شد و در آخر فرموده: بعد از آنکه مؤمنان حضرت حسین(ع) را شناختند و معرفت او در دلشان قرار گرفت، حضرت قائم را موت می‌رسد. و حسین(ع) او را غسل دهد و کفن و حنوط و دفن می‌کند، برای اینکه وصیّ [را] غیر وصیّ، کسی متولّی تجهیز نشود.

۱۹. [و] مثل این در منتخب *البصائر* ایضاً از حضرت صادق ـ علیه‌السلام ـ روایت کرده [مبنی بر] اینکه حضرت قائم ـ علیه‌السلام ـ را حضرت امام حسین ـ علیه‌السلام ـ تجهیز و نماز می‌کند.

و [این مطلب] در اخبار بسیار قریب به تواتر آمده.

۲۰. و در کتاب *کنزالفوائد* روایت نموده ایضاً از آن حضرت در این آیه:

«یَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ تَتْبَعُهَاالرَّادِفَةُ»[1] که

فرمود: راجفه حسین(ع) است و رادفه علی بن ابیطالب(ع)، اوّل کسی که از قبر بیرون می‌آید حسین بن علی است ـ علیهماالسلام ـ با هفتاد و پنج هزار کس[2].

۲۱. و در تفسیر *فُرات‌بن ابراهیم* روایت کرده، که حضرت امام حسین(ع) با نود و پنج هزار کس بیرون آید.

۲۲. و در تفسیر *علی‌بن ابراهیم* و در بسیار دیگر از کتب تفسیر و حدیث، روایات بسیار آمده فی قوله تعالی :

«اَخْرَجْنَالَهُمْ دَابَّةً مِنَ‌الأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ اَنَّ‌النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنا لايُوقنون»[3] که ائمهٔ اطهار و حضرت رسالت ـ صلوات‌الله علیهم ـ فرمودند: این دابّه علی‌بن

---

۱. نازعات/ ۶.

۲. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۰۶.

۳. نمل/ ۸۲.

ابیطالب(ع) است که در رجعت می‌آید با عصای موسی(ع) و خاتم سلیمان.

۲۳. و در *تفسیر جوامع* روایت کرده از حضرت رسالت(ص) که فرمود که: دابّه که خدا در کتاب خود ذکر فرموده بقوله:

«اَخْرَجْنَالَهُمْ دَابَّةً مِنَ الأَرضِ» علی‌بن ابیطالب است.

بعد از آن فرمود: یا علی در آخرالزمان خدا تو را بیرون می‌آورد با بهترین صورتی، میسمی داری که روی اعدای خود را به آن نشان می‌کنی.

«مَیسم» آلتی است که چیزی را به آن داغ کنند و مراد در این حدیث همان خاتم سلیمان است چنانچه در احادیث دیگر تصریح شده[1].

۲۴. و در *مجمع‌البیان* ایضاً از حضرت رسالت(ص) روایت نموده که فرمود: **«دابّةُالأرض»** عصای موسی را بر روی مؤمن می‌گذارد جایش نقش می‌شود که مؤمن و خاتم سلیمان را بر بینی کافر می‌گذارد نقش می‌شود که کافر.

۲۵. و در *اکمال‌الدین* روایت کرده از حضرت امیرالمؤمنین(ع) که فرمود: **«دابّة الأرض»** از پیش صفا بیرون می‌آید با عصای موسی(ع) و خاتم سلیمان، بر روی هر مؤمن که می‌گذارد نقش می‌شود که این مؤمن است به حقّ و بر روی هر کافر که می‌گذارد نقش می‌شود که این کافر است به حقّ.

مخفی نباشد که بر روی مؤمن عصا را می‌گذارد چنانچه در حدیث سابق و اکثر احادیث است، و در این حدیث ظاهراً لفظ خاتم به جای عصا از کتّاب سهو شده.

۲۶. و در *کشّاف* روایت شده که **«دابّة الارض»** از صفا بیرون می‌آید با

---

۱. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۷.

عصای موسی و خاتم سلیمان، عصا را بر پیشانی مؤمن می‌زند یا بر میان دو چشمش و جای آن روشن می‌شود و آن روشنی پهن می‌شود تا تمام رویش [را] روشن می‌کند، مثل ستارهٔ درخشان؛ یا در میان دو چشمش نقش می‌شود که مؤمن است و با خاتم بینی کافر را نقش می‌کند و جایش سیاه می‌شود و سیاهی پهن می‌شود تا تمام رویش را می‌گیرد؛ و یا در میان دو چشمش می‌گذارد و نوشته می‌شود که کافر است.

۲۷. و در منتخب*البصائر* روایت کرده از حضرت صادق(ع) که جناب الهی در شب معراج از جمله چیزهایی که به حضرت رسالت(ص) فرمود این بود که:

یا محمّد، علی اوّل کسی است از ائمه که میثاق برای او می‌گیریم؛ یا محمّد، علی آخر کسی است از ائمه که قبض روحش می‌کنیم.

و از این قبیل اخبار دیگر در رجعت حضرت رسالت(ص) و همهٔ ائمهٔ اخیار ـ صلوات‌الله علیهم ـ بلکه رجعت همهٔ انبیا ـ علیهم‌السلام ـ نیز چنان که قدری گذشت [بسیار] وارد شده [است].

۲۸. و در منتخب *البصائر* نیز از حضرت صادق(ع) روایت کرده فی قوله ـ عزّ و جلّ ـ: «اِنّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِینَ آمَنُوا فِی‌الْحَیوٰةِ‌الدُّنْیَا وَ یَوْمَ یَقُومُ‌الْأَشْهٰادُ»[1]

که فرمود: والله که این نصرت در رجعت است مگر نمی‌دانی که بسیار انبیا و ائمه کشته گشتند و خدا در دنیا نصرتشان نکرد، پس این نصرتی که به ایشان وعده فرموده در رجعت است[2].

---

۱. غافر/ ۵۱.
۲. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۶۵.

پوشیده نباشد که عطفِ «یوم یقوم الاشهاد» بر «فی‌الحیٰوة الدنـیا» دلیـل است بر اینکه «فی‌الحیٰوة» ظرف نصرت است نه ظرف ایمان تا مراد نصرت دنیا باشد نه نصرت آخرت.

۲۹. و در بعضی اخبار رجعت حضرت امیرالمـؤمنین(ع) مکـرّر وارد گشته، از آن جمله [صاحب] منتخب *البصائر* خطبه [ای] ذکر کرده از آن حضرت(ع) که در اثنای خطبه فرموده:

«و انّ لی الکرّة بعد الکرّة و الرجعة بعد الرجعة و انّا صاحب الرجعات والکرّات و صاحب الصولات والنقمات والدولات والعجیبات»[1].

۳۰. و در کتاب *کافی* روایت کرده از حضرت ابی‌عبدالله(ع) که حضرت امیرالمؤمنین(ع) فرمود:

«و انّی لصاحب الکرات و دولة الدول و انـّی لصاحب العصا والمیسم والدابـة التی تکلّم الناس».

۳۱. و درکتاب مختصر ازکتاب *فضل بن شاذان* روایت نموده: که حضرت امیرالمؤمنین(ع) فرموده:

اناالفاروق الأکبر و صاحب المیسم و أنا صاحب النشر الأوّل و النشر الآخر و صاحب الکرّات و دولةالدول.

مراد از نشر اوّل و نشر آخر ظاهراً رجعت و قیامت است.

امّا تفسیر و تفصیل این رجعتها وکرّتها در حدیثی به نظر نرسیده، بلی در منتخب*البصائر* از حضرت ابی‌عبدالله(ع) روایت نموده که فرمود علی(ع) را در زمین یک کرّت با پسرش حسین(ع) است با رایت خود می‌آید که برای او

---

۱. همان، ص ۴۷.

انتقام کشد از بنی‌امیه و معاویه و آل معاویه و هر کس در جنگ او حاضر بوده.

و در این روز خدا برای آن [حضرت] انصارش را بر می‌انگیزد، سی‌هزار کس از اهل کوفه و هفتاد هزار کس از سایر ناس و همه در صفّین جمع شوند مثل مرتبهٔ اوّل و همهٔ اعدا را می‌کشند تا یک کس از ایشان را نمی‌گذارند بعد از آن خدا ایشان را داخل سخت‌ترین عذاب می‌کند با فرعون و آل فرعون.

و کرّت دیگر با رسول‌الله(ص) است تا خلیفه باشد در زمین، و خدا [آشکارا] عبادت کرده شود چنانکه پیش از این پنهانی عبادت کرده می‌شد.

و در روایت دیگر آمده که رسول‌الله(ص) فرمود: «دابّةالارض» سه بار خروج می‌کند.

۳۲. و ایضاً در منتخب *البصائر* از حضرت امام جعفر صادق(ع) روایت کرده که فرمود: ابلیس از خدا خواست که مرا مهلت ده تا روز قیامت، «**أَنظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ**»[۱] خدا از آن ابا نموده فرمود: «**إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ**»[۲] تو را مهلت دادیم تا روز وقت معلوم، چون آن روز آید ابلیس ـ لعنه‌الله ـ با همهٔ متابعانش از روزی که خدا آدم را آفریده تا آن روز همه جمع شوند و امیرالمؤمنین با اصحابش رجعت کنند و این آخر رجعت است که امیرالمؤمنین(ع) می‌کند.

کسی پرسید که [حضرت علی (ع)] مگر چند رجعت می‌کند؟ فرمود:

---

۱. سورهٔ ص / ۷۹.

۲. سورهٔ ص / ۸۰ و ۸۱.

«**بلی انّ له لکرّات و کرّات**»[1] و هیچ امامی در وقتی نبوده مگر که هر خوب و بدی که در زمان او بوده همه رجعت می‌کنند تا خدا برای مومنان از کافران انتقام کشد، و در آن روز امیرالمؤمنین(ع) با اصحابش و ابلیس با اصحابش در زمینی از زمینهای فرات نزدیک به کوفه که نامش روحا است قتال کنند قتالی که از روزی که خدا عالم را خلق کرده مثل آن قتال واقع نشده. و گویا می‌بینم لشکر امیرالمؤمنین را که صد قدم پس رفتند تا اینکه بعضی از پاهاشان به درون فرات رفت. و در این وقت خدای تعالی ملائکه[را] می‌فرستد و رسول‌الله (ص) پیش پیش با حربه‌ای از نور در دست می‌آید، همین که ابلیس او را می‌بیند پس پس می‌گریزد و جنودش می‌گویند: حالا که غالب شدی کجا می‌روی؟ می‌گوید: «**إنّی أری ما لا ترون**»؛ من چیزی می‌بینم که شما نمی‌بینید. پس رسول‌الله(ص) به او رسیده، ضربتی بر میان دو کتفش می‌زند که به آن ضربت، او و جمیع اتباعش هلاک می‌شوند. بعد از آن خدا به یگانگی عبادت کرده شود و شرک به یکبارگی از زمین برخیزد[2].

این بود ذکر اصل رجعت حضرت رسالت(ص) و ائمهٔ طهارت و عصمت و همهٔ انبیاء ـ صلوات‌الله علیهم.

[رجعت مؤمنان و کفار]

و رجعت مؤمنان و کفار هم قدری در بعضی از اخبار مذکور ذکر شده و در اخبار بسیار، در *کافی* و *منتخب‌البصائر* و کتابهای دیگر از ائمهٔ اطهار ـ

---

۱. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۴۷.
۲. مدرک سابق ص ۴۲ و ۴۳.

صلوات‌الله علیهم ـ روایت شده که:

۱. هیچ مؤمنی نیست مگر که البته رجعت می‌کند. اگر حالا به موت رفته، آن وقت کشته می‌شود و اگر حالا کشته گشته آن وقت رحلت کند، و احادیث متعدد در همین کتاب‌ها و کتاب‌های دیگر روایت شده که رجعت نمی‌کند مگر مؤمن محض و کافر محض. چنانچه در بسیار اخبار تصریح شده.

۲. و در منتخب *البصائر* از امیرالمؤمنین(ع) خطبه[ای] بسیار طویل نقل نموده که در اثنای آن فرموده:

یا عجباً کلّ‌العجب بین جمادی و رجب

فقال رجل من شرطة الخمیس[۱]: ماهذا العجب یا امیرالمؤمنین(ع)؟

قال: و مالی لا اعجب و سبق القضاء فیکم و ما تفقهون الحدیث الاّ صوتات[۲] بینهنّ موتات حصد نبات و نشر اموات وا عجباً کلًّ‌العجب بین جمادی و رجب.

قال ایضاً رجل یا امیرالمؤمنین(ع) ما هذا العجب‌الذی لاتزال تعجب منه؟

قال: ثکلت الآخر امّه، ایّ عجب یکون أعجب من أموات یضربون هام[۳] الأحیاء.

قال: أنّیٰ یکون ذلک یا امیرالمؤمنین(ع)؟

قال: والذی فلق‌الحبة و برأ النسمة کأنّی اقدر قد تحللوا سکک الکوفة و قد شهروا سیوفهم علی مناکِبهم[۴] یضربون کلّ عدوٍّلله و لرسوله و للمؤمنین و ذلک قول‌الله تعالی:

---

۱. م: «ینشر الخمیس».
۲. م: «الاصوات».
۳. م: «هوام».
۴. مدرک سابق، ص ۸۰ ـ ۸۴.

«یَا اَیُّهَاالَّذِینَ آمَنُوا لاتَتَوَلَّوا قَوماً غَضِبَاللهُ عَلَیْهِمْ قَدْیَئِسُوا مِنَالآخِرَةِ کَمَا یَئِسَ الْکُفَّارِ مِنْ اَصْحَابِ الْقُبُورِ»[1] . [2]

مضمون این کلام معجز فرجام، این است که فرمود: عجب کل العجب میان جمادی و رجب، مردی از سرکردگان سپاه پرسید: یا امیرالمؤمنین(ع) این عجب چه چیز است؟ فرمود: چون عجب نکنم که حکم قضای الهی بر شما گذشته و شما از آن غافلید و سخن نمی‌فهمید.

بدان که صوتی چند است میان آنها موتی چند، مرگ زندگان و نشر مردگان، ای عجب کلّ عجب میان جمادی و رجب.

کسی دیگر گفت یا امیرالمؤمنین چیست این عجب؟ که تو همیشه از آن تعجب می‌کنی؟ فرمود: کدام عجب عجیب‌تر از این است که اموات شمشیر بر سر احیا می‌زنند؟ پرسید که این کی خواهد شد؟ فرمود: به خدایی که دانه را از زمین می‌رویاند و روح را از بدن خلق می‌کند که گویا می‌بینم که در کوچه‌های کوفه می‌روند و شمشیرهای کشیده می‌زنند بر دشمنان خدا و رسول خدا و مؤمنان و اشاره به آن است قول الهی که فرموده: ای مؤمنان دوستی نکنید با جمعی که از آخرت مأیوسند چنانکه کفّار از زنده گشتن مردگان.

و عبارت **«العجب کلّ العجب بین جمادی و رجب»** به تفاوت‌های لفظی در احادیث متعدد از آن حضرت و ائمهٔ دیگر ـ صلوات‌الله علیهم ـ مکرّر روایت شده.

---

۱. مدرک سابق، ص ۷۴ ـ ۷۸.

۲. ممتحنه / ۱۳.

۳. و در *ارشاد القلوب* از حضرت صادق ـ علیه‌السلام ـ روایت کرده که چون وقت قیام قائم ما ـ صلوات الله علیه ـ آید، خدای تعالی در جمادی الآخر و ده روز از رجب بارانی فرستد که خلایق هرگز مثل آن باران ندیده‌اند و خدا به آن باران گوشت و بدن مؤمنان را در قبور می‌رویاند و ایشان را زنده می‌گرداند، و گویا می‌بینم ایشان را که از قبور بیرون آمده خاک از سر خود می‌ریزند.

۴. و شیخ در کتاب غیبت روایت کرده از حضرت ابی‌عبدالله ـ علیه‌السلام ـ که: چون وقت قیام قائم ـ علیه‌السلام ـ شود ملائکه در قبور پیش مؤمنان رفته گویند: ای فلانی، امام تو ظاهر گشته، اگر می‌خواهی پیش او برو و اگر نمی‌خواهی، در جای خود در اکرام الهی باشی، باش.

و ذکر جمع دیگر از مؤمنان و کفّار بخصوص نیز در اخبار گذشته، گذشت.

۵. و در کتاب *اکمال‌الدین* و *اعلام الوری* و *ارشادالقلوب* روایت کرده از حضرت ابی‌عبدالله(ع) که با قائم(عج) بیرون می‌آیند از زمین نجف بیست و هفت کس یا پانزده کس از قوم موسی و مردم را به حقّ هدایت می‌کنند و هفت کس از اصحاب کهف و یوشع بن نون و سلمان و ابودجانهٔ انصاری و مقداد و مالک اشتر که در خدمت او حکّام و انصار او خواهند بود.

۶. و در *رجال* کشی روایت نموده که حضرت صادق(ع) فرمود: من از خدا خواستم که اسماعیل را بعد از من بگذارد اِبا نمود امّا عطای دیگر عوض فرمود که او را با ده کس از اصحابش رجعت می‌نماید که یکی از ایشان عبدالله بن شریک عامری است و او علمدارش خواهد بود.

فصل سوم

در ذکر مدّت دولت اهل رجعت

در منتخب *البصائر* روایت کرده از حضرت ابی‌عبدالله(ع) که مدّت پادشاهی رسول‌الله(ص) در رجعت پنجاه‌هزار سال است و پادشاهی امیرالمؤمنین(ع) چهل و چهار هزار سال است.

۱. و در همین کتاب روایت کرده از حضرت صادق(ع) که فرمود:

«اوّل من یرجع الحسین(ع) فیملک حتّی تقع حاجباه علی عینیه من الکبر».

یعنی اوّل کسی که رجعت می‌کند حسین(ع) است و پادشاهی وی آن قدر [طول] می‌کشد که از پیری ابروهایش بر چشمها می‌افتد.

۲. و در همین کتاب روایت دیگر آمده به این لفظ :

«اوّل من یکرّ فی الرجعة الحسین بن علی ـ علیهما السلام ـ یمکث فی الأرض أربعین سنة حتّی یسقط حاجباه علی عینیه».

یعنی حضرت امام حسین(ع) چهل سال در رجعت مکث خواهد نمود تا اینکه [از پیری] ابرویش بر روی چشمش افتد.

و دور نیست که چهل هزار سال [باشد] و لفظ هزار از کتاب افتاده باشد زیرا که چهل سال آن قدر عمر نیست که ابرو این قدر دراز شود، و بر تقدیری که عمری که پیش از شهادت داشت کسی حساب کند باز به صد نمی‌رسد.

۳. و در کتاب غیبت شیخ محمد نعمانی شاگرد شیخ کلینی و در منتخب *البصائر* روایت کرده از جابر جعفی از حضرت ابی جعفر(ع) که فرمود:

مردی از ما اهل بیت بعد از موت سیصد و نه سال پادشاهی خواهد کرد. امّا هیچ جا به نظر نرسیده که آن مرد کیست.

۴. و حضرت امیرالمؤمنین(ع) هم در خطبه[ای]که احوال دآبةالأرض را ذکر نموده، فرموده که: از روز خروجش تا روز موتش سیصد سال وکسری خواهد بود، و ظاهر اینست که در این میان ازکتاب چیزی افتاده باشد. چه بنابراین آن مرد دابّةالأرض است و دابّةالأرض چنانکه پیش بیان شد همان حضرت خودش است.

و در روایت اوّل فصل مدت ملک آن حضرت چهل و چهار هزار سال بود و سیّدرضی‌الدین علی‌بن طاووس درکتاب بشارت ذکر نموده که مدت عمر دنیا صد هزار سال است، هشتاد هزار سال از آل محمّد ـ علیهم‌السلام ـ و بیست هزار سال از سایر ناس.

و مخفی نباشد که این قول با آن حدیث که مذکور شد موافق نیست. چه در آن احادیث مدّت ملک رسول‌الله و امیرالمؤمنین و امام حسین ـ صلوات‌الله علیه ـ و آن مرد دیگر که معلوم نیست کیست،تنها نودوچهار هزار وسیصدوچهل‌ونه سال است.

و برای آنکه این اخبار را چون علمای اکابر درکتب خود ذکرکرده ما هم ذکر نمودیم و الاّ آن قدر اعتمادی بر این نیست، چه اینها اخبار آحادند هم باللفظ و هم بالمعنی، نه اسناد آنها به معصومین ـ صلوات‌الله علیهم ـ و نه نسبت آن کتابها به این علما هیچ کدام ثابت نیست و به حسب ظاهر غرابت هم دارند و از اصول مقرّره مؤیّدی هم ندارند و تاب تأویل هم دارند.

و اخبار دیگر از اینها غریب‌تر نیز بعضی علما روایت کرده‌اند که با وجود

این همه جهات غرابت مخالف اصول نیز هست و تأویل آنها به نحوی که از مخالفت بیرون آیند خالی از اشکالی و تکلّف بسیاری نیست، بنابراین آنها را اصلاً ذکر نکردیم.

۵. و در *اکمال‌الدین* از حضرت صادق(ع) روایت کرده که در زمان دولت قائم(عج) هر مردی این قدر عمر می‌کند که هزار پسر از او بوجود می‌آید که دختر در میانشان نباشد.

۶. و در *منتخب‌البصائر* از آن حضرت روایت نموده که در دولت حضرت امیرالمؤمنین از هر یک از شیعیان هزار پسر به هم رسد سالی یک پسر سوای دختر.

۷. و ایضاً در *منتخب‌البصائر* از حضرت امام موسی(ع) روایت کرده که فرمود:

«لترجعنَّ نفوس ذهبت و ليقتصّـنَّ يوم يقوم و من عذِّب يقتصُّ بعذابه و من أُغيظ أغاظ بغيظه و من قتل اقتصّ بقتله و يردُّ لهم أعداؤهم معهم حتّیٰ يأخذوا بـثارهم ثمَّ يعمرون بعدهم ثلاثين شهراً ثمَّ يموتون فی ليلة واحدة قد أدركوا ثأرهم و شفوا أنفسهم و يصير عدوُّهم إلی اشدِّ النار عذاباً ثمَّ يوقفون بين يدي الجبّار ـ عزّ و جلّ ـ فيؤخذ لهم بحقوقهم»[1].

یعنی البته رجوع خواهند کرد نفوسی چند که رفته‌اند روزی زنده می‌شوند و انتقام خود را خواهند کشید. کسی که عذابی کشیده و کسی که خشمی به او رسیده و کسی که کُشته گشته همه را با دشمنان ایشان به دنیا باز گردانند تا هرکدام جزای آنچه کشیده بدهد و انتقام خود را بکشد، و بعد از

---

۱. بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۴۴.

کشتن دشمنان سی‌ماه زنده باشند بعد از آن همه در یک شب بمیرند و اعدای ایشان به اشدّ عذاب رسند.

بعد از آن همه در پیش خدای جبّار حاضر شوند و حقّ هر کس را از ظالمش بگیرد.

۸. و در منتخب *البصائر* روایت نموده از بریدهٔ اسلمی که رسول‌الله(ص) به او فرمود:

کیف أنت اذا استیأست امّتی من المهدی فیأتیها مثل قرن‌الشمس، تستبشر به أهل‌السماء و أهل‌الأرض.

فقلت: یا رسول‌الله(ص) بعدالموت؟

فقال (ص): **والله إنّ بعد الموت هدیً و ایماناً و نوراً.**

قلت: یا رسول‌الله(ص) أیّ العمرین أطول؟

قال: الآخر بالضعف.

یعنی: وقتی که امّت من از مهدی مأیوس شده باشند پس ناگاه مثل آفتاب طلوع کند و اهل ایمان و اهل زمان به او خوشحال شوند.

[گفتم یا رسول‌الله بعد از مرگ؟]

[فرمودند]: بلی بعد از موت هدایت و ایمان و نور بسیار خواهد بود.

گفتم: از این دو عمر کدام درازتر است؟ فرمود: عمر آخر دو برابر اوّلی است.

و امّا مدّت [عمر و حکومت] انبیا و ائمه ـ صلوات‌الله علیهم ـ و احوال ایشان و سایر مؤمنان که رجعت می‌کنند به تفصیل، که چون خواهند کرد معلوم نیست و جایی به نظر نرسیده؛ **والله أعلم بحقائق الأشیاء.**

فصل چهارم

در تحقیق کیفیت رجعت

بعضی از قدمای عظمای شیعه به سبب استبعاد تفرّق اخبار، انکار اصل رجعت نموده‌اند، چنانکه در مقدمهٔ این رساله گذشت. و جمعی دیگر از قدمای شیعه انکار اصل رجعت نکرده‌اند. امّا تأویل نموده‌اند به اینکه مراد رجوع دولت امر و نهی به ایشان است نه رجوع اشخاص و احیای اموات.

و سید مرتضی ـ قدّس سره ـ در جواب این گفته که ما اثبات رجعت را به ظواهر اخبار نمی‌کنیم تا کسی آنها را تأویل کند، بلکه اعتماد در اثبات این مطلب بر اجماع شیعه است و اجماع بر معنی این اخبار واقع است که خدای تعالی احیای اجسام و اموات می‌فرماید.

وجمعی دیگر از متأخّرین اعاظم علمای شیعه که قائلند به عالم مثال به نحوی که مذهب ایشان است تأویل نموده و گفته‌اند: مراد احیای اجسام عنصری نیست، بلکه تجلّی اجسام مثالی است در عالم عنصری.

مخفی نباشد که جواب سیّد ـ رحمه‌الله ـ از تأویل اوّل در این تأویل هم جاری است امّا حقّ این است که این جواب سه علّت دارد:

یکی در اصل حرف اجماع و دوم در خصوص این اجماع، امّا این رساله مناسب ذکر آنها نیست. وجواب دیگر از هر دو تأویل بنابر اعتماد بر ظواهر اخبار نیز توان گفت، چه در بسیاری از این اخبار تصریح بود به اینکه اهل رجعت، رجعت می‌کنند و کشته می‌شوند و می‌میرند و تناکح و تناسل

می‌کنند وامثال این احوال که آنها منافی تأویل رجوع دولت صحیح است باقی باشد و صریح در رجعت اشخاص و اجسامند.

وایضاً مبطل تأویل دوم هستند. چه ابدان مثالی به مذهب قائلین به آن قابل به قتل و نصب و قطع و وصل و تغیّر و تنقّل مثل اجسام عنصری نیستند، بلکه هرکدام به همان حال که هستند، هستند و از آن حال تغییرشان ممکن نیست.

و ایضاً در بعضی‌اخبار لفظ رجوع به دنیا صریح بود و رجوع وقتی صحیح است که پیش از آن در آنجا باشد و غیبتی کرده باشد. و ابدان مثالی پیش از این در نشأهٔ عنصری دنیوی نبوده تا آن تجلّی را بر تقدیر صحّت، رجوع توان گفت.

این بود مقصود از نوشتن این مسئله در این رساله[1].

تمّت

---

۱. پایان نسخهٔ الف: «تمّت‌الرسالة الشریفه فی‌الثانی عشر من شهر ذیقعدة‌الحرام من شهور سنة ۱۱۴۸ حرّرها العبدالاقلّ حسن بن علاءالدین الطبیب».

نمایه ها



نمايهٔ آيات

نمایهٔ احادیث

نمایهٔ اعلام

نمایۀ کتاب ها

نمایهٔ جای ها